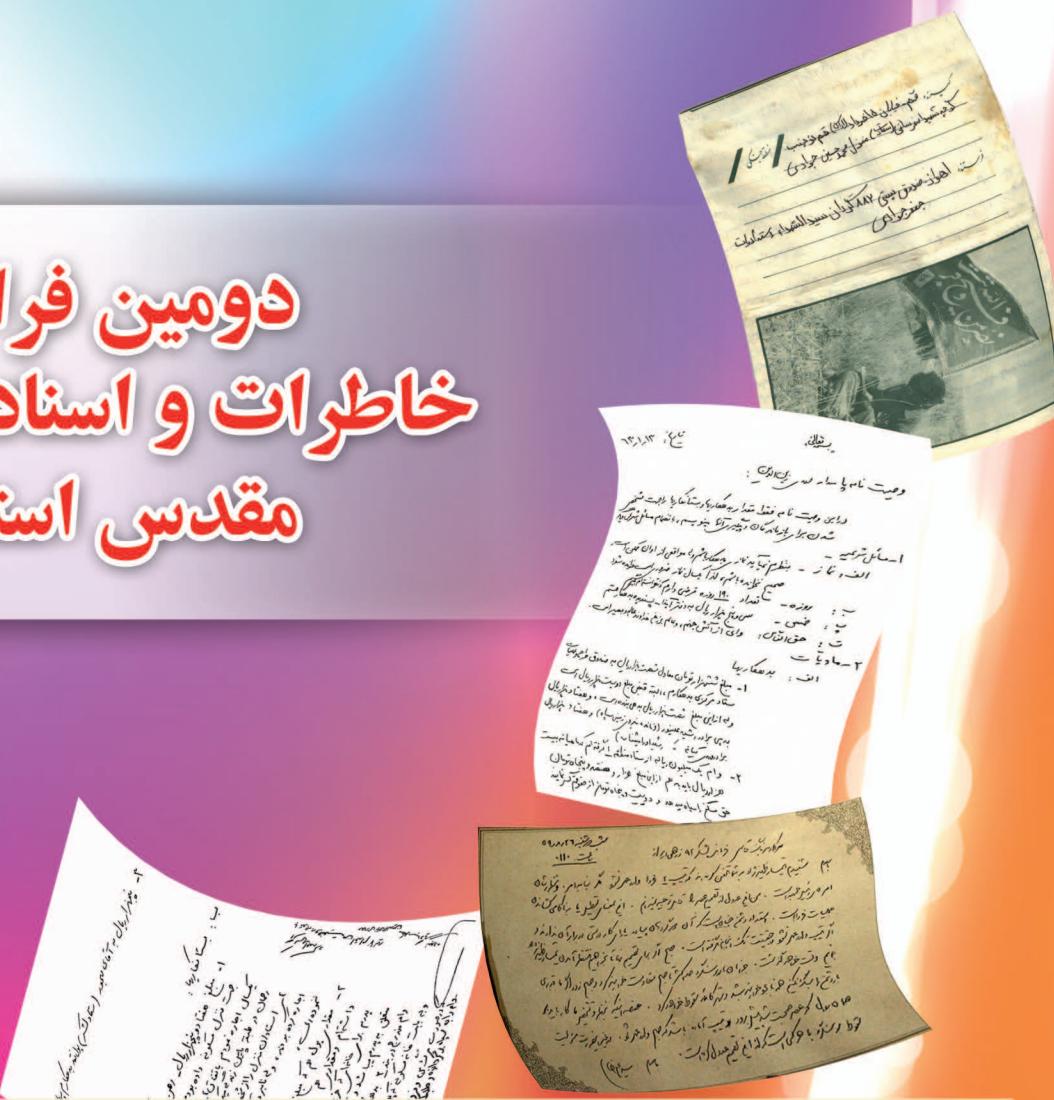


بسمه تعالیٰ
اسنادی که از جنگ مانده، این اسناد را حفظ کنید. ورق ورق این نوشته های دستی، هر قطعه نوار صوتی که در جنگ بین
امام خامنه ای مدظله العالی فرماندهان صحبت می شد...

دومین فراخوان خاطرات و اسناد دفاع قدس استان قم



با احترام از همه امت حزب الله به ویژه پیش کسوatan جهاد و شهادت، رزمندگان، جانبازان و آزادگان و خانواده محترم شهدا و ایثارگران درخواست می شود جهمت شرکت در دومین جشنواره خاطره نویسی و جمع آوری اسناد دفاع مقدس استان قم؛ هر گونه اسناد مکتوب و غیرمکتوب (اعم از خاطرات، نوار، عکس، فیلم، نامه ها، یادداشت ها و... مربوط به دفاع مقدس) را جهت ثبت، ساماندهی، حفظ و نگهداری تا مورخ ۱۳۹۱/۴/۳۰ به این اداره کل (به نشانی زیر) تحويل فرمایند. لازم به ذکر است اصل اسناد ارائه شده پس از اسکن عودت خواهد شد و به اسناد و خاطرات فاخر نیز لوح تقدیر و هدایایی اعطا می گردد.

قبل از همکاری شما در راستای عمل به منویات مقام معظم رهبری و حفظ آثار و مدارک مرتبط با دفاع مقدس و نشر فرهنگ ایثار و شهادت کمال تشکر را داریم.

تلفن تماس: ۷۷۳۱۲۵۲ - نمابر ۷۸۴۹۴۸۳ - ایمیل: bonyad-qom@yahoo.com لطفاً در ساعت اداری تماس و مراجعه فرمایید.

نشانی: قم - خیابان شهیدان فاطمی (دور شهر) بین کوچه ۱۵-۱۳ پلاک ۲۲۱
اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان قم.
دیر خانه دومین جشنواره خاطره نویسی و جمع آوری اسناد دفاع مقدس استان قم.

گزیده ای از پیام امام خمینی «ره» به مناسبت فتح خرمشهر:
«... اینجانب با یقین به آنکه «ما النصر الا من عند ا...» از فرزندان اسلام و قوای سلحشور مسلح که دست قدرت حق از آستانه بیرون آمد و کشبور بقیه ... الاعظم ارواحنا لمقدمه الفدا را از چنگ گرگان آدم خوار که آنها در دست ابر قدرتان خصوصاً" امریکای جهان خوارند ، بیرون اورد و ندای ... اکبر را در خرمشهر عزیز طین انداز کرد و پرچم پر افتخار لا اله الا ... را بر فراز آن شهر خرم که با دست پلید خیانت کاران قرن به خون کشیده شده و خونین شهر نام گرفت تشکر می کنم و آنان فوق تشکر امثال من هستند ... مبارک باد و هزاران مبارک باد بر شما عزیزان و نور چشممان اسلام ، این فتح و نصر عظیم که با توفیق الهی و ضایعات کم و غنائم بی پایان و هزاران اسیر گمراه و مقتولین و اسیب دیدگان بد بخت که با فریب و فشار صدام تکریتی ، این جنایت کار دهن به تباہی کشیده شده اند ، سر افزارانه برای اسلام و میهن عزیز افتخار ابدی به هدیه اوردید و مبارک باد بر فرماندهان قادر تمند که فرماندهان چنین فداکارانی هستند که ستاره درخششند پیروزی های آنان بر تارک تاریخ تا نفح صور نور افشاری خواهد کرد... .»



دانشگاه ملی اسلام

سال‌البرحیم



سردیلر: علیرضا صداقت
هیئت تحریریه: محمد حسین سلیمانی /
محمد رضا اشعری مقدم
امور مالی و پشتیبانی: سید محمد هاشمی /
محمد علی معیل
امور مشترکین: مهدی اشکووس /
مرتضی نیکوییان
طراحی و گرافیک: سید مرتضی شفیعی /
سید مصطفی شفیعی (۰۹۱۲۲۵۲۲۰۸۸)
مدیر سایت: عباس افتخاری

آدرس دفتر نشریه: قم / میدان آزادگان /
خیابان انصارالحسین /
کانون فرهنگی و پایگاه ۱۰
بسیج مسجد انصارالحسین /
حوزه ۱۲ شهید شیرازی
تماس با ما، پیامک / تلفن:
۰۹۱۲۲۵۱۵۰۴۹

نخست کلزک مکتوشدا

هدیه نثار ارواح طیبه امام و شهداد صلووات
سال دهم / اردیبهشت ۱۳۹۱
شماره صد و چهل و سوم / بهاء ۴۵۰ تومان
با مشارکت:

سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم
و با حمایت:
اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشها
دفاع مقدس استان قم



نکاتی از خرمشهر

- خرداد سال ۶۱ رزمندگان اسلام فقط در یک روز و نیم نبرد در شهری، که ده ها هزار سرباز عراقی مجهز به پیشترته ترین سلاح، تانک و تجهیزات در آن مستقر بودند، این شهر را آزاد کردند.

- عراق در سال ۶۱ سنتگین ترین ضربه ها را از ایران خورد که عمدۀ آن آزادی خرمشهر بود. در آن سال، رژیم متجاوز صدام، هر لحظه کار خود را تمام شده می داشت؛ ولی با کمک های تسليحاتی و مالی کشورهای غربی و عربی از جمله آمریکا این ضعف را جبران کرد. صدام در مراسم اعطای نشان به «حميد شعبان» فرمانده نیروی هوایی عراق، در این

باره گفت: سال ۱۹۸۲ م (۱۳۶۱) برای ما سال خیلی دشواری بود. در آن سال از محمّه (خرمشهر) عقب نشینی

کردیم و از بوق و کرناهای ایران، آهنگ اشغال بصره و اشغال سرزمین های عراق شنیده می شد. به زعم همه این ها، تصمیم گرفتیم فقط از بغداد دفاع کنیم. چون با خود گفتیم باید به فکر آن لحظه بود که سربازان ایرانی به پیش می تازند و به سوی بغداد می آیند. از این رو گارد ریاست جمهوری را فقط برای دفاع از بغداد بسیج و آماده کردیم. بنا داشتیم گارد ریاست جمهوری را در اطراف شهر بغداد مستقر کنیم تا بتواند در خارج از پایتخت همراه با پرسنل دیگر ارتش با دشمن بیکار کند.

- هنگامی که ارتش عراق پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، مجدداً به خاک ایران تجاوز کرد و تا دیوارهای خرمشهر پیش آمد، حضرت امام خمینی(ره) در پیامی به فرمانده کل سپاه بر ضرورت حفظ خرمشهر تاکید کرده و فرمود: «اینجا نقطه شکست و پیروزی اسلام یا کفر است. باید متر به متر جنگید. اینجا نقطه ای است که حیات سپاه و عدم حیات سپاه در همین جاست.»

پس از ۴۰ روز مقاومت و در پی آن به شهادت رسیدن شمار زیادی از مردم بی دفاع و مدافعين مظلوم، در زیر شدیدترین حملات دشمن سرانجام در روز چهارم آبان ماه سال ۱۳۵۹ شهر با همه امیدهایش به تصرف ارتش متجاوز عراق درآمد؛ اما پس از ۱۸ ماه با شروع عملیات بزرگی به نام مقدس با رمز مقدس «یا علی بن ابیطالب علیه السلام» در سحرگاه دهم اردیبهشت ۱۳۶۱ و با پشت سر گذاشتن ۳ هفته نبرد بی امان و ایثار و شهادت حمامه آفرینان در روزهای اول و دوم خرداد شهر به محاصره کامل رزمندگان اسلام در آمد و سرانجام پس از اسارت ۵۷۸ روز از اسارت و چنگال دزخیمان در آمد. در گام نخست بچه های «یگان های فتح» دشمن را در پلیس راه منهدم کردند. خبر از چهارمین محور قرارگاه فتح به قرارگاه کربلا رسید. پل نو تصرف شد و پس از ساعتها مبارزه سنگین رزمندگان در روز سوم خرداد به مسجد جامع رسیدند. در عملیات بیت المقدس ۸۰ درصد نیروهای هفت لشکر عراق نابود شدند و دهها فروند هواپیماهای آنان منهدم گشت، ۱۰۵ دستگاه تانک، ۵۶ دستگاه خودرو و یک فروند بالگرد به غنیمت نیروهای اسلام درآمد.

در این عملیات همچنین بیش از ۱۹ هزار سرباز بعضی به اسارت رزمندگان درآمدند و تلفات سنگینی بر ماشین جنگی دشمن وارد آمد بطوری که پس از این حمله رژیم بعث طور یک طرفه اعلام کرد، خلوف مدت ۱۰ روز به مرزهای بین المللی باز خواهد گشت. لحظه شماری برای آزادی خونین شهر! قلب میلیون ها ایرانی در سینه می تپد، ۲۵ روز نبرد و تلاش رزمندگان سرافراز کشور در حال نتیجه دادن است.

صباح روز سوم خرداد سال ۱۳۶۱ صدای آشنايی از راديو به گوش می رسید: «شنوندگان عزيز! توجه فرمایید»، «شنوندگان عزيز! توجه فرمایيد»، «خرمشهر، شهر خون آزاد شد».

این صدا بسان انفجار بزرگ نه در جای جای ایران؛ بلکه در گوش جهانیان طین انداخت. آری خرمشهر پس از ۵۷۸ روز اسارت خود به دست فرزندان امام آزاد شد و مردم به یاد آوردن ایثار و شهادت مردان و زنان این مرز و بوم را و زمزمه کردند که "ممد نبودی بیینی، شهر آزاد گشته"، "خون یارانت پر ثمر گشته"، "آه و اوپلا ...".

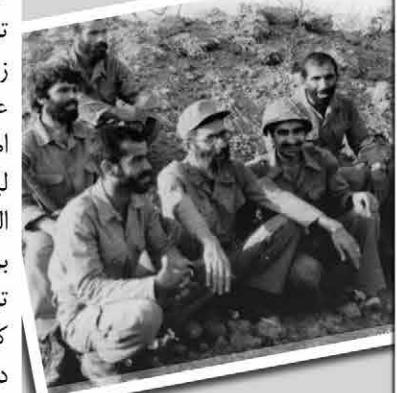
سوم خرداد، برای ایران و ایرانی تنها یک روز و یک تاریخ نیست که در تقویم ها زیر آن نوشته شده باشد: سالروز آزادی خرمشهر! سوم خرداد دنیای معنا و عشق و شور است دنیایی که چشم دل می خواهد دیدنش. سوم خرداد یعنی سربلندی اسلام، سوم خرداد یعنی عزت ایران. خرمشهر شهیر بود و بس. آنچه که خرمشهر را بزرگی داد هجوم پلیدان و نامردان نبود؛ بلکه بزرگی اش به مردانی است که در دامان گلگون شهر ایستادند تا به ملکوت اعلی پیوستند.

شنوندگان عزیز، توجه فرماید خرمشهر آزاد شد!

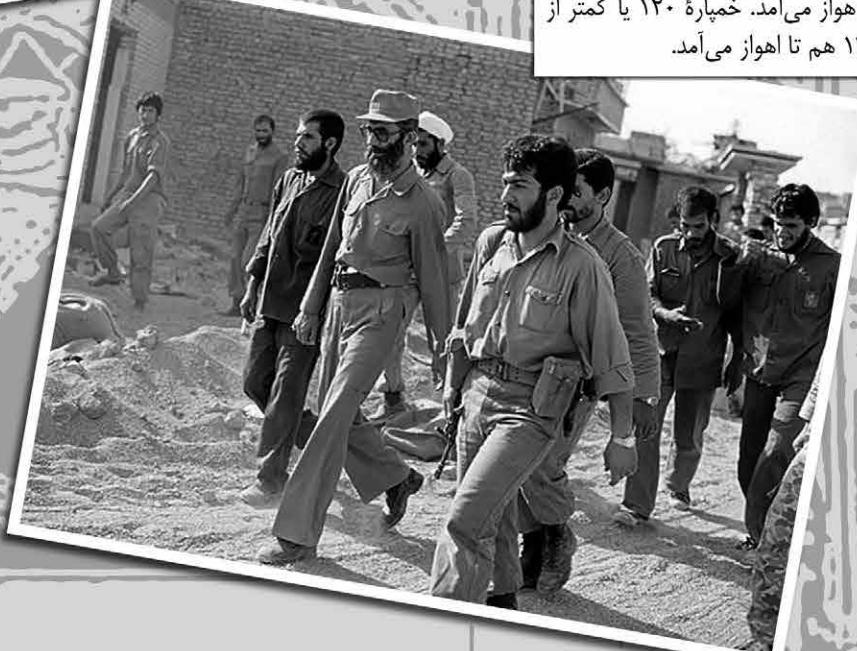


ده ها خانه را عبور می کردیم تا بررسیم به نقطه ای که تک تیرانداز ما، با تیر مستقیم، دشمن و گشتی هایش را هدف می گرفت. من بچه های خودمان را می دیدم که تک تیرانداز بودند و خودشان را رسانده بودند به پشت سنگرهایی که درست مشرف به محل عبور و مرور دشمن بود. آخر آن سال را کلأ در خوزستان بودم و حدود دو ماه بعدش هم تا اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد ۶۰ رفتم منطقه غرب و یک بررسی وسیع در کل منطقه کردم، برای اطلاعات و چیزهایی که لازم بود؛ تا بعد بیایم و باز مشغول کارهای خودمان شویم که حادث تهران بیش آمد و مانع از رفتن من به آنجا شد. این مدت، غالباً در اهواز بودم. از روزهای اول قصد داشتم بروم خرمشهر و آبادان؛ لکن نمی شد. علت هم این بود که در اهواز، از بس کار زیاد بود، اصلاً از آن محلی که بودیم، تکان نمی توانستم بخورم، زیرا کسانی هم که در خرمشهر می جنگیدند، باستی از اهواز پشتیبانی شان می کردیم. چون واقعاً از هیچ جا پشتیبانی نمی شدند. در آنجا به طور کلی، دو نوع کار وجود داشت. در آن ستادی که ما بودیم، مرحوم دکتر چمران فرمانده آن تشكیلات بود و من نیز همانجا مشغول کارهای بودم. یک نوع کار، کارهای خود اهواز بود. از جمله دولتی هایی که این ها پوشش داشتند. شاسته چمران، همراهان زیادی با خودش داشت. شاید حدود پنجاه، گروه هایی که به اصطلاح آن روزها، برای شکار تانک می رفتند. تانک های دشمن تا هر دانی آمده بودند و حدود هفده، هیجده یا پانزده، شانزده کیلومتر تا اهواز فاصله داشتند و خمپاره هایشان تا اهواز می آمد. خمپاره ۱۲۰ یا کمتر از ۱۲۰ هم تا اهواز می آمد.

رسته های دیگر، بعد از این که چند ماه آنچا ماندم و یا من مانوس شده بودند، گله می کردند که چرا لباس شما رسته توپخانه نیست؟ چرا رسته پیاده نیست؟ زرهی چه خصوصیتی دارد؟ لذا آن علامت رسته زرهی را کندم که این امتیازی برای آنها نباشد. به هر حال، لباس پوشیدم و تفنگ هم خودم داشتم، البته حالا یاد نیست تفنگ خودم را برده بودم یا نه. همین تفنگی که اینجا توی فیلم دیدید روی دوش من است، کلاشینکف خودم است. الان هم آن را دارم. یعنی شخصی است و ارتباطی به دستگاه دولتی ندارد. کسی یک وقت به من هدیه کرده بود. کلاشینکف مخصوصی است که بر خلاف کلاشینکف های دیگر، یک خشاب پنجاه تایی دارد. غرض؛ حالا یادم نیست کلاشینکف خودم همراه بود، یا آنجا، گرفتم. همان شب اول رفتیم به عملیات. شاید دو، سه ساعت طول کشید و این در حالی بود که من جنگیدن بلد نیودم. فقط بلد بودم تیراندازی کنم، عملیات جنگی اصلاً بلد نبودم. غرض؛ این، یک کار ما بود که در اهواز بود و عبارت بود از تشكیل گروه هایی که به اصطلاح آن روزها، برای شکار تانک می رفتند. تانک های دشمن تا هر دانی آمده بودند و حدود هفده، هیجده یا پانزده، شانزده کیلومتر تا اهواز فاصله داشتند و خمپاره هایشان تانک و کارهای چریکی هست. ایشان گفت: از همین حالا شروع می کیم.



خلافه، برای آنها لباس آوردند. من به مرحوم چمران گفتم: چطور است من هم لباس بیوشم بیایم. گفت: خوب است. بد نیست. گفتمن: پس یک دست لباس هم به من بدهید. «یک دست لباس سریازی آوردن، پوشیدم که البته لباس خلیل گشادی بود! بندے حالا هم لاغرم، اما آن وقت لاغرتر هم بودم. خیلی به تن من نمی خورد. چند روزی که گذشت، یک دست لباس درجه داری برایم آوردن که اتفاقاً علامت رسته زرهی هم روی آن بود.



چند روز بعد از اینکه رفتیم آنجا، (شاید بعد از دو، سه هفته) نامه امام در رادیو خوانده شد که فلانی و آقای چمران، در کل امور جنگ و چه و چه نماینده من هستند. اینها توی همین آثار حضرت امام (رضوان‌الله‌علیه) هست. لذا ما هر چه می خواستیم، راحت تهیه می کردیم. لکن بچه های سپاه، بخصوص آنها بیشتر فلسطین و مصر تمرین دیده بود. به خلاف ما که هیچ سابقه نداشتم، ایشان سابقه نظامی حسابی داشت و از لحاظ جسمانی هم، از من قوی تر و کار کشته من دلم می خواست بروم آبادان؛ اما نمی شد. تا این که یک وقت گفتم: هر طور شده من باید بروم آبادان و این وقتی که کی فرمانده این عملیات باشد بی تردید، همه نظر دادیم که مرحوم چمران، فرمانده این تشكیلات شود. ما هم جزو ابواب جمع آن تشكیلات پل را در آنجا گرفته بود و یواش یواش نوع دوم کار، کارهای مربوط به بیرون اهواز بود. از جمله، پشتیبانی خرمشهر و آبادان و بعد، عملیات شکستن حصر آهواز بسته بود؛ اما جاده آبادان باز بود و در آن رفت و آمد می شد. وقتی دشمن امد این طرف و سرپل را گرفت و کم شاء‌الله خدا این جوانان را برای این انتقام رفته بودند، جزو اینکنی بود که این انتقام رفته بودند و این جاده خرمشهر دارخوین شروع شد. همین آقای رحیم صفوی سردار صفوی امروزان که ان چون ماهشهر به جزیره آبادان وصل می شود، نه به خود آبادان، آن هم زیر آتش قرار گرفت. یعنی سرپل توسط دشمن توسعه پیدا کرد و جاده سوم هم زیر آتش قرار گرفت. بایستی از ارتش، و رساندن خمپاره بود. از افسران زرهی بود که رفت آنجا ماند. یکی هم سرگرد هاشمی بود. من عکس از همین سفر داشتم که عکس بسیار خوبی بود. نمی دانم آن عکس را کی برای من آورده بود. حالا اگر این پخش شد، کسی که این عکس را برای من آورد، اگر فیلمش را دارد، مجدداً آن عکس را تهیه کند؛ چون عکس یادگاری بسیار خوبی بود.

این غیر از جاده اصلی ماهشهر بود. البته این راه سوم هم خیلی زود بسته شد و همان دو جاده؛ یعنی راه آب و راه هوا باقی ماند. من از طریق هوا، با هی کوپن، از ماهشهر به جزیره آبادان رفتیم. آن وقت، از سپاه، مرحوم شهید اقارب پرست، از ارتش هم مرحوم شهید اقارب پرست، از همین شهدای اصفهان بود. افسر خیلی خوبی بود. از افسران زرهی بود که رفت آنجا ماند. یکی هم سرگرد هاشمی بود. من عکس از همین سفر داشتم که عکس بسیار خوبی بود. نمی دادند. متنها آن روز بالای سر ارتش، فرماندهی وجود داشت که به شدت به آسانی هلی کوتیر به کسی نمی دادند. یک بود که البته آن هم خطرناک بود. یکی راه هوا بیاید بود و مشکلش این بود که آقایانی که در ماهشهر نشسته بودند، به آسانی هلی کوتیر به کسی نمی دادند. و ما با مشکلات زیاد، گاهی چیزی برای برادران سپاهی می گرفتیم. البته درست کرده بودند و با عسرت از جاده ماهشهر بود که بچه ها با هزار زحمت برای ستاد خود می جرأت نمی کردند ندهند؛ چون من آنجا بودم و آقای چمران هم آنجا بود. من نماینده امام بودم.



ماجرایش این بود که در مرکزی که متعلق به بسیج فارس بود، مشغول سخنرانی بودم. شیرازی ها بودند و تهرانی ها، و سخنرانی اول ورود به آبادان بود. قبل از هیچ کس نمی داشت من به آنجا آمدام، چهار، پنج نفر همراه من بودند و همین طور گفتیم: برویم تا بچهها را پیدا کنیم. از طرف جزیره آبادان که وارد شهر آبادان می شدیم، رفتیم خرمشهر. آن قسمت اشغال نشده خرمشهر، محلی بود که جوانان آنجا بودند. رفتم برای بسیجی ها سخنرانی کردم. در حال آن سخنرانی، عکسی از ماهها برداشتند که یادگاری خلیل خوبی بود. یکی از رهبران تاجیک که مدتی پیش آمد آنجا، این عکس را دید و خلیل خوشش آمد و برداشت برد.

عکس منحصر به فردی بود که آن را دست کسی ندیدم. این عکس را سرگرد هاشمی برای ما هدیه فرستاده بود. نمی دانم سرگرد هاشمی شهید شده یا نه؛ علی ای حال، یادم هست چند نفر از بچه های سپاه و چند نفر از ارتشی ها و بقیه از بسیجی ها بودند.

- در جزیره آبادان، رفتیم یگان زاندارمری سابق را سرکشی کردم. بعد

هم رفتیم از محل سپاه که حالا شما می گویید هتل، بازدیدی کردیم. من نمی دانم آنجا هتل بوده یا نه. آنجایی که ما را برداشت و ما دیدیم، یک ساختمان بود، که من خیال می کردم مثلاً انبار است.

خلاصه، یکی دو روز بیشتر آبادان نبودم و برگشتم به اهواز، وضع آنجا آبادان را قابل توجه یافتیم. یعنی دیدم در عین غربتی که بر همه نیروهای رزمانده ما در آنجا حاکم بود، شرایط رزماندگان از لحاظ امکانات هم شرایط نامساعدی بود. حقیقتاً وضعی بود که انسان غربت جمهوری اسلامی را در آنجا حس می کرد؛ چون نیروهای خلیل کمی در آبادان بودند و تهدید و فشار دشمن، بسیار زیاد و خلیل شدید بود.



ما فقط شش تانک آنجا داشتیم که همین آقای اقارب پرست رفته بود از آنجا و آنجا جمع کرده بود، تعمیر کرده بود و با چه زحمتی یک گروهان تانک در حقیقت یک گروهان ناقص تشکیل داده بود. بچه های سپاه، با کلاشینکف و نارنجک و خمپاره و با این چیزها می جنگیدند و اصلاً چیزی نداشتند.

این شرایط واقعی ما بود؛ اما روحیه ها، در حد اعلیٰ واقعاً چیز شگفت‌آوری بود! دیدن این مناظر، برای من خلیل جالب بود. یکی دو روز آنجا بودم و بازدیدی کردم و هدفم این بود که هم گزارش نهایت آوارگی و بیچارگی مردمی بود که اسباب هایشان را همین طور ریخته بودند و رفته بودند. خلیل تأثراً گیز بود! جوانانی که با قدرت تمام جلو می رفتند، مدام به من می گفتند:

اینجا خطرناک است. می گفتیم: نه، تا هر جا که کسی هست، باید برویم ببینیم! آخرین جایی که رفتم، زیر پل بود. پل شکسته شده بود. پل آبادان خرمشهر، یکجا قطع شده بود و قابل عبور و مرور نبود. زیر پل، تا محل آن شکستگی، بچه های ما راه باز کرده بودند و می رفتند و من هم تا آنها رفتم. گمان می کنم و چنین به ذهنم هست که در آن نقطه آخری که رفتم، یک نماز جماعت هم خواندیم. من همه جا حماسه و مقاومت دیدم. این، خلاصه فیلم دیدید که ما از خانه ها عبور می کردیم. این برای خاطر این بود که منطقه تمامًا زیر دید مستقیم دشمن بود و بچه های سپاه برای اینکه بتوانند خودشان را به زدیک ترین خطوط به دشمن که شاید حدود صد مترا، یا کمتر، یا بیشتر بود برسانند، خانه های خالی مردم فرار کرده و هجرت کرده از آبادان و قسمت خالی خرمشهر را به هم وصل کرده بودند.

الآن یادم نیست که این ها در آبادان بود یا خرمشهر. به احتمال قوی، خرمشهر بود... بله؛ کوت شیخ بود. این خانه ها را به هم وصل کرده و دیوارها را برداشته بودند.

وقتی انسان وارد این خانه ها می شد، مناظر رقت انگیزی می دید. ده ها خانه را عبور می کردیم تا برسیم به نقطه ای که تک تیرانداز ما، با تیر مستقیم، دشمن و گشته هایش را عذف می گرفت. من بچه های خودمان را می دیدم که تک تیرانداز بودند و خودشان را رسانده بودند به پشت سنگرهای که در حقیقت یک گروهان ناقص تشکیل داده بود. بچه های سپاه، با کلاشینکف و نارنجک و خمپاره و با این چیزها می باشند و اصلاً چیزی نداشتند.

اینها کار خودشان را می کردند.

این یک قسمت از خانه ها بود که ما رفتم دیدیم. خانه های خالی و اثنایه های درست جمع نشده که نشانه های نهایت آوارگی و بیچارگی مردمی بود

دقیقی از آنجا به اصطلاح برای کار

خودمان داشته باشم (وضع منطقه را از

نزدیک ببینم و بدانم چه کار باید بکنم)

و هم اینکه به زمینه کانی که آنجا

بودند، خدا قوتی بگوییم. رفتم به

یکایک آنها، خدا قوتی گفتیم. همه جا

سخنرانی های کردم و حرفی زدم. با

بچه هایی که جمع می شدند بچه های

بسیجی عکس های یادگاری گرفتم و

برگشتم آمدم. این، خلاصه حضور من

در آبادان بود. بنابراین، حضور من در

آبادان در تمام دوران جنگ، همین

مدت کوتاه تو روز یا سه روز الان دقیقاً

یادم نیست، بیشتر نبود و محل استقرار

ما، در اهواز بود. یک جا را شما توی

فیلم دیدید که ما از خانه ها عبور می

کردیم. این برای خاطر این بود که

منطقه تمامًا زیر دید مستقیم دشمن بود

و بچه های سپاه برای اینکه بتوانند

خودشان را به زدیک ترین خطوط به

دشمن که شاید حدود صد مترا، یا کمتر،

یا بیشتر بود برسانند، خانه های خالی

مردم فرار کرده و هجرت کرده از آبادان

و قسمت خالی خرمشهر را به هم وصل

کرده بودند.



از زیبایی و بازتاب عملیات بیت المقدس

در این عملیات، ۵ دستگاه خودروی شاند همچنین ۵۵ دستگاه تانک و تندیر، ۱۹ تن از نیروهای عراقی اسید و ... عا تن دیگر کشته و زخمی شاند. همچنین ۵۵ دستگاه تانک از اهمیت بسیاری برخوردار بود در این عملیات، ۳۵ فروند هوابیما و سه فروند هلی کوتیر دشمن نبزد در این عملیات متفاوت شاند. فتح خرمشهر به عنوان پدر تدین پیروزی سیاسی - نظامی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۸ کاملاً میری از سرزمین های اشغالی آزاد شد. دوم بنگ، از اهمیت بسیاری اجتناب از تلفات بیشتر و خطف از اشخاص نیز بصره با سرافکنندگی بسیار، از نتیجه فتح خرمشهر به دست زمینه شد که ناشی از ناتوانی نظامی در خدمت دشمن در خدمت دشمن و هزیمت را برای عراق به ارجاع در تعییر موازنه نهاد. نتیجه فتح خرمشهر به دست زمینه شد که ناشی از ناتوانی نظامی، تقویت این نظریه شد که دو طرف درگیر با پیروزی از قدرت خدمتی، توانایی تغییر اوضاع را به سود نیز نداشتند. با شکل گیری و تقویت این نظریه شد که ناشی از ناتوانی نظامی، تقویت این نظریه شد که ناشی از ناتوانی نظامی دشمن در خدمت دشمن شده شکست و هزیمت را برای عراق در تعییر موازنه داشتند. نتیجه فتح خرمشهر به دست زمینه شد که ناشی از ناتوانی نظامی، تقویت این نظریه شد که دو طرف درگیر با پیروزی از قدرت خدمتی، توانایی تغییر اوضاع را به سود نیز نداشتند. با شکل گیری و تقویت این نظریه شد که ناشی از ناتوانی نظامی دشمن در خدمت دشمن شده شکست و هزیمت را برای عراق در تعییر موازنه داشتند.

در این میان، تحلیل مخالف کارشناسی، ناظران، شخصیت ها و مقام های رفاقتی همراه با تندروی بزرگی را تقطه عطفی در جنگ را دیدند. چنان که روزنامه گاردن چاپ از تکمیل این پیروزی ایران در عملیات بیت المقدس به این نتیجه تأثیر گذاشت و روزنامه لوموند، چاپ فرانسه نبزد برای این مسائل تاکید کرد که نبزد خرمشهر سرنوشت جنگ را نهاده کرد. نتیجه نهادن تأثیر گذاشت و روزنامه لوموند، چاپ فرانسه نبزد برای این مسائل تاکید کرد که نبزد خرمشهر سرنوشت جنگ را نهاده کرد.





خبرگزاری فرانسه از قاهره ۱۲/۳/۶۱: باز پس گیری خرمشهر از سوی ایران نگرانی در قاهره را افزایش داده است. **الکس افانای خبرنگار آسوشیتد پرس:** هنگامی که خرمشهر در اوایل جنگ پس از یک ماه محاصره به تصرف عراق در آمد، بالافصله از این شهر دیدن کرد. وی در این گزارش تضاد موجود در دو نبردی را که به اشغال و آزادی این شهر انجامید، تشریح کرد: آزادی برق آسای خرمشهر که بنا به گفته ایران روز دوشنبه طی چند ساعت انجام شد، کاملاً نبرد خانه به خانه که یک ماه به درازا انجامید و منجر به تصرف این شهر گردید، متفاوت است. **مدافعان ایران** چنان مقاومت سرسختانه ای در سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۸۰ از خود نشان دادند که پس از سقوط این شهر ایران نام خرمشهر را به خونین شهر تغییر داد.

نشریه استوتنگار ۲۶/۵/۱۹۸۲: بازپس گیری شهر بندری خرمشهر توسط نیروهای انقلابی آیت الله خمینی، نتیجه جنگ را بعد از ۲۰ ماه به نفع خود تغییر دادند. نتیجه ای که هیچ کس تصور آن را نمی کرد و می تواند دگرگونی های شگرفی را در جهان به وجود آورد.

نشریه اسکاتلن ۲۶/۵/۱۹۸۲: در آغاز جنگ برای ارتش عراق تصرف خرمشهر ۵ هفته به طول انجامید، در حالی که که اکنون برای ایران بازپس گیری آن کمتر از ۲ روز بوده است. شور و شوق اسلامی با ناسیونالیسم ایرانی موجب شدند که تهاجم عراقی ها دفعه گردد.

تایمز لندن ۲۵ مه ۱۹۸۲: عراق امروز رسماً تأیید نمود که نیروهایش بندر ایرانی خرمشهر را که ایران دیروز ادعای نمود باز پس گرفته تخلیه نموده است. بغداد در توجیه عقب نشینی که از سلسله عقب نشینی های او در ماه های اخیر می باشد، اظهار نمود: «ظیفه اصلی عراق در جنگ ۲۰ ماهه وارد آوردن شدیدترین تلفات ممکن بر ایرانی ها بوده است که این وظیفه حاصل گردیده است. در حالی که صدام حسين وقتی معاهده ۱۹۷۵ را پاره نمود و سربازانش را به عمق استان نفتی خوزستان ایران فرستاد، گفت: هدف اصلی باز گرداندن حقوقش است.

ژنرال هیگ وزیر امور خارجه وقت امریکا در اقدام شتاب زده ای اعلام کرد: آمریکا در برابر هر گونه تغییر اساسی در منطقه خلیج فارس که ناشی از جنگ ایران و عراق باشد، بی تفاوت نخواهد بود. وی همچنین در نطقی در مقابل شورای روابط خارجه امریکا در شیکاگو اعلام داشت، اینکه لحظه اقدام امریکا برای متوقف کردن جنگ ایران و عراق و برقراری صلح در سراسر منطقه فرا رسیده است.

دکتر عظمی الباز مشاور شخصی حسنی مبارک رئیس جمهور مصر هشدار داد:

اگر ایرانی ها دست به یک هجوم جدی به داخل عراق بزنند، بدون شک در گیری مصر در جنگ را افزایش خواهد داد.

کریستین ساینس مانیتور ۱۹/۳/۱۳۶۱: همچنین ولیعهد اردن از امریکا خواست تا موضع بی طرفی خود در جنگ ایران و عراق را رها نموده و به خاطر این که در جنگ به پیش می رود، از عراق حمایت کند.

روزنامه کریستین ساینس مانیتور در این زمینه نوشت: «خطر گسترش جنگ به خارج از مرزهای ایران، ثبات منطقه را مورد تهدید قرار داده و آمریکا به بررسی سیاست استراتژیکی دشمن در خلیج فارس پرداخته است.» **هیگ، وزیر خارجه وقت آمریکا** درباره استراتژی جدید و ابتکار عمل دیپلماتیک کشورش گفت: «آمریکا برای حفظ صلح خاورمیانه دست به سه ابتکار دیپلماتیک خواهد دارد. اگر بخواهیم به یک نظم مساملت آمیز بین المللی امیدی داشته باشیم، باید وقایع خاورمیانه را شکل دهیم و اکنون لحظه ورود آمریکا در خاورمیانه است. آمریکا برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق، فعل کردن مذاکرات خود مختاری فلسطین، رفع تهدید از آغاز جنگ حد و مرزی لبنان و اسرائیل، اقدام خواهد کرد. این ابتکارها به یکدیگر مربوط و با کشورهای دیگر نیز همانگ خواهد بود.»

رادیو بی بی سی ۵/۳/۶۱: پس از ۲۰ ماه که خرمشهر در دست عراقی ها بوده اینک ایران این شهر را مجدداً به تصرف در آورده است. چند ساعتی است که عراق اعلامیه ای منتشر نکرده است. **خبرنگار بی بی سی** در نیکوزیا می گوید: سکوت غیر عادی نشان می دهد که وضع از نظر عراقی ها خیلی خراب است.

روزنامه تایمز لندن ۵/۳/۶۱: بزریل مناسبات تجاری خود با عراق کاهش داده، زیرا به این نتیجه رسیده که عراق در جنگ با ایران برنده خواهد بود.

تلویزیون شبکه یک آلمان با تأکید بر نقش پاسداران و پسیجان در جنگ گفت:

«البته نه اینکه اسلحه های مدرن شاه بار سنگین این جنگ را به عهد داشته باشد؛ بلکه بیشتر از همه، پاسداران انقلاب و پسیجان که توسط پاسداران، بسیار کم تعلیم دیده اند، در این جنگ نقش دارند و در هفته های اخیر سنگرهای عراقی را تسخیر کرده اند.»

روزنامه الاهرام چاپ مصر به نقل از کارشناسان نظامی، در مورد موقعیت عراق در جهان عرب و تأثیر رخدادهای جنگ بر منطقه، نوشت: «عراق در دروازه شرقی جهان عرب قرار دارد و نتایج آنچه که در آن منطقه روی می دهد، با سرعتی سراسم آور در سراسر منطقه عربی منعکس خواهد شد.»

چند روز بعد، همین روزنامه در مقاله ای به قلم سردبیر خود نوشت: «شکست عراق نه تنها موجب سقوط دولت و اشغال خاک این کشور خواهد شد؛ بلکه این به نوبه خود فاجعه بزرگی است و به سقوط پی در پی دولت های خلیج فارس می انجامد.»

روزنامه زود دویچه سایتونگ چاپ آلمان درباره وضیعت عراق در جنگ نوشت: «بدین ترتیب، بغداد آخرین تکیه گاهش را برای مذاکره و چهت حفظ آبرویش از دست داده است و از نظر نظامی دیگر صدام نجات دادنی نیست، حتی اگر ایرانی ها به عراق وارد نشوند.»

بر پایه اطلاعات محramانه سازمان جاسوسی آمریکا، نیروهای عراق در مز از هم پاشیدگی قرار داشتند و آمریکا نمی توانست از کنار این مساله به سادگی بگذرد.

فایننشال تایمز نیز نوشت: «خرمشهر به منزله کلید پیروزی جنگ است و خرمشهر تنها سابل واقعی پیروزی عراق و سابل مقاومت سرسختانه نیروهای ایران است.»

همچنین یک دیپلمات غربی در بغداد گفت: «خرمشهر یک جایزه بزرگ است، اگر ایرانی ها آن را پس بگیرند، عراقی ها حرفی برای گفتن نخواهند داشت.»

خبرگزاری آسوشیتد پرس سقوط خرمشهر را شکستی توهین آمیز و واقعی برای دولت صدام در جنگ ۲۰ ماهه ازیبابی کرد.

رادیو لندن نیز به نقل از کارشناسان، پیروزی در خرمشهر را به عنوان یکی از بزرگ ترین پیروزی های ایران بر شمرد. در سایر تحلیل هایی که در مورد آثار ناشی از شکست عراق در عملیات بیت المقدس مطرح می شد، به موضوعاتی همچون: تحقیر ارتش عراق، از دست دادن مهم ترین و بزرگ ترین انگیزه عراقی ها، در تیررس قرار گرفتن مناطق نفت خیز عراق و توانایی ایران برای پیشروی به مز و داخل خاک عراق اشاره شده است.

درباره ریشه یابی علل برتری نظامی ایران بر عراق و دستیابی نیروهای خودی به پیروزی های درخشان، **روزنامه لس آنجلس تایمز** نوشت: «استراتژی نظامی ایران بر عراق برتری داشته و ایرانیان حملات خود را با نیروی زیاد بر صفوپ عراقی ها در خوزستان وارد آورده اند. علاوه بر آن، ایرانیان دارای ایشان، از خود گذشتگی و میل به شهادت بوده و با شوق انقلابی برای آزادی سرزمین شان می چنگند. در مقابل، سربازان عراقی اعتماد به نفس شان را از ابتدای جنگ از دست داده.»

روزنامه واشنگتن پست نیز به نقل از مقام های آمریکایی نوشت: «مقامات آمریکایی از این که ایران توانسته به فاصله کمی از حمله ماه مارس (فتح المبین) چنین ضریبه بزرگی بر عراق وارد آورد، اظهار تعجب نمودند و افزودند که ایران تاکتیک حمله زمینی را به نحو احسن انجام داده است، عملیاتی که عراق هنوز در آن موفق نبوده است. بر طبق محاسبات پنتاگون، تا به حال ایران چهار حمله عظیم داشته است، لیکن این حمله اخیر قاطع ترین ترین آنهاست.»

این نشریه همچنین با اشاره به شیوه حملات زمینی ایران و تکمیل آن در مراحل مختلف، تأکید کرد که عراقی ها هنوز یاری فراگیری آن را ندارند. **خبرگزاری فرانسه** نیز به نقل از کارشناسان نظامی خارجی مقیم تهران، با اظهار شگفتی از نحوه هماهنگی عملیات به لحاظ زمانی و مکانی، بیان کرد: نیروهای مسلح ایران (ارتش، سپیج، سپاه) ثابت کردند که از یک انسجام بهتر آور و غیرمتربقه برخوردارند. نیروهای بسیج که تجهیزات نظامی اندک: ولی انگیزه های مذهبی عمیقی دارند، عامل تعیین کننده ای را در پیروزی های اخیر ایرانیان تشکیل می دهند.





سرهنگ پاسدار شهید حسین ابراهیمی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۹ در شهر «ارسنجان» به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا پایان دوره ابتدایی ادامه داد. شهید ابراهیمی در سال ۱۳۵۶ ازدواج کرد که ثمرهٔ این ازدواج دو پسر و یک دختر شد. قبل از پیروزی انقلاب جزء نیروهای فعال بود و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی از آبان ماه سال ۵۸ به عضویت سپاه پاسداران در آمد، به منطقهٔ جنوب اعزام شد و پس از یک سال و نیم ایثار و فداکاری در جبههٔ های حق علیه باطل در تاریخ ۲۰/۶/۶۱ در عملیات بیت المقدس در خرم‌شهر به درجهٔ رفیع شهادت نائل گشت و تا سال ۱۳۷۰ مفقود الجسد ماند که پس از پیگیری های زیاد متوجه شدند پیکر این شهید در شهر مقدس قم به خاک سپرده شده است.

گلزار فاتحان خرم‌شهر (واقع در خیابان آیت‌الله مرعشی) ردیف دوم - قبر پنجم - سمت چپ. ایشان مزاری هم به عنوان یادبود در گلزار شهدای ارسنجان دارد.



اما حسین زیر بار نرفت و گفت: همینجا نماز را می‌خوانیم و بعد حرکت می‌کنیم و چون با موتوور آمده بودیم، موتوور را کنار گذاشت و گفت: نماز را اول وقت می‌خوانیم و بعد به تشییع می‌رویم. از کجا مطمئن هستید که بر می‌گردید. بالاخره منطق و جذبهٔ حسین یی گفت: اگر نمازشان را در امامزاده آنجا خواندند و بعد حرکت کردند.

- روز سیزده فروردین بود و همهٔ امادهٔ رفتن به دامن طبیعت و تفریح بودند؛ اما هر چه اصرار کردند حسین گفت ما نمی‌آییم، شما بروید. حتی اجازهٔ نداد بچه‌ها هم همراه آنها بروند. می‌گفت: مگر می‌خواهیم خودمان را گول بزنیم. الان همهٔ دوستان و هم زمان من در جبههٔ با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند من اینجا به فکر تفریح باشم. فردای آن روز هم برای مراسم سوم شهید به روستای کربلا رفتیم.

- اواسط سال ۶۰ بود که فرزند آخرمان محسن تازه به دنیا آمد. بود. وقتی از ایشان خواستم که به خاطر محسن هم شده به جبهه نرود، گفت: «محبت به این امور در دل هر کسی هست و طبیعی هم هست؛ اما عشق دیگری در وجود انسان است که او را از جا می‌کند که آن عشق برتر است. من علی رغم عشق فراوانی که به تمام خانواده به خصوص محسن دارم؛ اما نیروی دیگری در وجود هست که طاق‌نمای را طاق کرده و حتی سیمای محسن را نیز در آن نیرو و عشق می‌بینم و آن عشق از عشق‌های این دنیا لذت بخش تر است. جان من مثل انسان تشننه‌ای است که تا آب نیاید و خود را سیراب نکند، آرام و قرار ندارد.» آخر هر چه کردیم نتوانستیم مانع از رفتن او به جبهه شویم و او بار دیگر عازم جبهه شد.

- شانزدهم فروردین سال ۶۱ بدون اطلاع ما برای آخرین بار عازم جبهه شده بود که برای آموزش به شیراز برد بودن شان. آنجا هم یکی از آشنايان را می‌بیند و از او می‌خواهد که به ما خبر دهد تا ما برای دیدنش به شیراز برویم. همهٔ خانواده جمع شدیم و راهی شیراز شدیم. ساعت ۱۲ شب رسیدیم که گفتند ساعت خاموشی است و نمی‌شود کسی را صدا کنیم. ساعت ۸ صبح رفییم دیدنش و ۸/۵ بود که حسین آمد، ما هم رفییم یک گوشه نشستیم و صحبت کردیم چون ساعت ۹ حرکت داشتند فقط بیست دقیقه با هم بودیم. خداخاظلی کردیم و او برای همیشه رفت. چند روز بعد هم آخرین نامه اش به دست مان رسید و مدتی بعد هم خبر شهادتش.

راوی: همسر شهید

- من علاقه‌ای زیادی به ایشان داشتم، به خصوص بعد از شهادتش تازه‌حالا می‌فهمیم که او در کش بیشتر از ما بوده و اصرار بر ادامهٔ راه خودش بی‌حکمت نبوده گاهی که صحبت می‌کردیم می‌گفت: من علاوه بر زن و بچه و زندگی اگر تمام دنیا را داشته باشم باز دنیال این کار (جهبه) می‌روم. می‌گفت: شما فکر کنید این خانه بر از اسکناس است و مرگ هم در کمین است. کدام انسان عاقلی بیهوده با دل بستن به امری فانی از حرکت باز می‌ایستد و این گونه در انتظار مرگ می‌نشیند و از تلاش و پویایی و پیمودن راه برتر و اختیار و می‌ماند؟ مسلمان راه افتخار آمیز بهتر از راه عادی روزگار است.

سرنگ پاسدار شهید حسین ابراهیمی

(۶۱/۲/۲۰)

حسین که متوجه تعجب من شد، نگاهم کرد. گفت: این پیراهن یادگار شب عروسی مان است همه آن را سال‌ها نگه می‌دارند. گفت: خداوند می‌فرماید: در راه من از بهترین چیزهایی که دارید اتفاق کنید.

- شهید ابراهیمی از همان اوائل زندگی یعنی از زمانی که من با ایشان آشنا شدم، روحیات خاصی داشتند. همیشه در کارهای خیر پیش قدم بودند و تمام این کارها را خالصانه و فقط برای رضای الهی انجام می‌دادند چنانچه در وصیت نامه ایشان چنین می‌نویسند: من در این راه که بهترین راه است قدم بر می‌دارم فقط به خاطر خدا و نجات مستضعفین جهان نه به خاطر بول و مقام و ریا فقط به خاطر خداست.

- برای تشییع پیکر یکی از شهدا به روستای «کربلا» می‌رفتیم همهٔ اقوام جمع شدند و هر کس با وسیله‌ای به راه افتادیم، من و حسین به همراه محسن که هنوز نوزاد بود، سوار موتوور شدیم. هنوز به روستا نرسیده بودیم که موقع نماز شد. همهٔ گفتند برویم تشییع و برگردیم بعد نماز را می‌خوانیم؛

به قطع می‌گوییم که اگر حسین در این زمان هم حضور داشت، تا جایی که در توافق بود برای پیش برد انقلاب و اسلام و نظام اسلامی لحظه‌ای آرام نمی‌نشست.

- اوایل فصل زندگی مشترک ما بود. داشتم مردمی بزرگ را تجربه می‌کردم. نمی‌دانستم در چه کلاس درسی وارد شده‌ام. خیلی چیزها برایم تازه می‌نمود. مرامی از شریک زندگیم می‌دیدم که تعریف‌ش را تاکنون نشنیده بودم. یک روز برای استحمام به بیرون از خانه رفت. هنگامی که برگشت همراه فرد دیگری بود. وقتی به آن شخص نگاه کردم، متوجه شدم که پیراهنی که شب عروسی برای حسین گرفته بودیم به تن آن فرد است. نگاهی به او و نگاهی به حسین کردم.

عمر



- چه تعداد از نیروهای رزمی استان قم در این عملیات شهید و مجروح شدند؟

نژدیک به دویست نفر از رزمدگان استان قم در این عملیات به افتخار شهادت نایل شدند و با نثار جان عزیزان این افتخار و پیروزی بزرگ را به ملت بزرگ ایران و امام و رهبران هدیه کردند. همچنین تعداد زیادی شاید حدود پانصد نفر از نیروهای قم در این عملیات مجروح و جانباز شدند که خود این آمار نشان از حضور گسترده رزمدگان استان قم و نقش آنها در این عملیات و آزادسازی خرمشهر دارد.

- عوامل موفقیت و پیروزی رزمندگان در عملیات بیت المقدس و آزاد سازی خرمشهر چه بود؟

از مهم ترین عوامل پیروزی و موفقیت بسیار بالای عملیات، در درجه اول ایمان رزمندگان و توکل به خدا و تعیت از دستور و فرمان ولی فقیه زمان حضرت امام راحل (قدس سرہ) بود. حالات معنوی و روحیه شهادت طلبی نیروهای رزمnde در موفقیت عملیات بسیار مؤثر بود.

رزمندگان اسلام از ابتدای جنگ تحمیلی، با دفاع جانانه در مقابل هجوم بی رحمانه استکبار جهانی ایستادند و در جبهه‌ها حاضر می‌شدند تا به دستور رهبری شان همه گونه جان فشانی کنند و با ایشار خون از اسلام و انقلاب دفاع کنند. پس از فرار بنی صدر خائن از تابستان سال ۱۳۶۰ تا عید سال ۱۳۶۱ با عملیات‌های بی‌درپی رزمندگان ما توانستند با یاری خدا و عنایت امام زمان (عج) بخش‌هایی از مناطق اشغال شده میهن را آزاد و سپس برای انجام عملیات بزرگ بیت المقدس و آزادسازی خرم‌شهر و مناطق اطراف آن شرایط را آماده کنند. فرماندهان و طراحان عملیات نیز با عشق و با تدبیر و برنامه ریزی و شناسایی دقیق و سرعت عمل آنچه در توان داشتند به کار گرفتند. از عوامل مهم دیگر موفقیت این عملیات حضور گسترده نیروهای مردمی، وحدت و همدلی نیروهای ارتش و سپاه و شناسایی دقیق مواضع دشمن و راه کارهای نفوذ به عمق مواضع عراقی‌ها و استمرار عملیات طی بیست و پنج روز همه از عوامل موفقیت رزمندگان در این عملیات بود. همچنین یک عامل مهم و تأثیرگذار دیگر در موفقیت این عملیات و در طول جنگ حمایت‌های بی دریغ مادی و معنوی و همه چانبه مردم از رزمندگان بود.

- علت نقطه عطف ماندن عملیات بیت المقدس و آزادسازی خوشبهرادر، حله مدانند؟

مهنم ترین نقطه‌ی اشغال شده و برگ برندۀ عراق در جنگ تحملی، خرمشهر بود. اراده و خواست دشمن این بود که به هیچ قیمتی خرمشهر را از دست ندهد و برای همیشه این پاره تن کشور اسلامی ما را از این خاک جدا کند؛ اما اراده خدا چیز دیگری بود و با آزادسازی خرمشهر که نقطه‌ی اوج عزت و اقتدار رزمندگان اسلام در طول دفاع مقدس بود استکبار جهانی و حامیان صدام دچار حیرت شدند و دیگر امیدی به موفقیت صدام برای سرنگونی نظام نوپای جمهوری اسلامی برای آنها باقی نگذاشت و از منظر دیگر

آزادسازی خرمشهر بزرگترین هدیه رزمندگان برای امام راحل و مردم شریف و شهیدپرور ایران اسلامی و دوستداران انقلاب اسلامی در جهان بود و مردم ما و رزمندگان اسلام به قدرت لایزال خدا و نصرت الهی بیش از پیش امیدوار شدند. انشالله هیچ گاه این موقوفیت و خاطره شیرین از ذهن ملت ایران و



- برای آزاد سازی خرمشهر چگونه در جبهه حضور پیدا کردید و آن زمان چند سال داشتید؟

نیمه اسفند سال ۱۳۶۰ بود که بعد از ماه ها انتظار توانستم در سن ۱۶ سالگی برای اولین بار به جبهه اعزام شوم و هم زمان با عملیات فتح المبین که در تاریخ ۲/۱/۱۳۶۱ انجام شد به عنوان یک نیروی بسیجی عادی در جبهه حضور داشتم؛ اما به دلیل کوچک و کم سن و سال بودن از حضور مستقیم در عملیات محروم شدم.

لیلیات چند روز به مرخصی رفته و دوباره در تاریخ ۱۳۶۱ / ۲۰ همراه
سیصد نفر از بسیجیان شهر مقدس قم به جبهه جنوب و پادگان دوکوهه
و در گردانی به نام مالک اشتر از تیپ حضرت رسول (صلی الله علیه و آله
سازماندهی شدیم تا برای انجام عملیات بیت المقدس و آزادسازی
شهر آماده شویم. سردار جاوید الاثر حاج احمد متولیان فرمانده تیپ و شهید
حاج همت معاون ایشان بودن. سردار شهید احمد بابایی را که از پاسداران
و فرماندهان با تحریره و شجاعت تیپ ۲۷ محمد رسول الله (صلی الله علیه
و آله و سلم) بود به عنوان فرمانده گردان معرفی کردند و فرماندهان
گروهان ها هم از پاسداران قم و نیروهای گردان همه از بسیجیان
قم بودند.

شهید ناصر شهریاری فرمانده گروهان یکم و سردار حاج غلامرضا جعفری فرمانده گروهان دوم و برادر بکاء فرمانده گروهان سوم بودند. بند هم برای اولین بار به عنوان یک رزم‌مند بسیجی توقیف، حضور در این عملیات را بیدا کرد.

- آیا غیر از گردان مالک اشتراحت نیروهای دیگری از قوه دارند؟

بله؛ به جز نیروهای گردان مالک اشتر، گردان ابادز نیز به فرماندهی سردار شهید محمد بنیادی از نیروهای بسیجی و پاسدار قم بودند که در تیپ حضرت ولیعصر (عج) حضور داشتند و نیروهایی در تیپ ۱۷ قم به فرماندهی سردار شهید حسن درویش و تعداد زیادی از نیروهای آموختشی بسیجی که با شروع عملیات بیت المقدس به منطقه آمدند و در گردان های مسلم، تبوک و حظله از تیپ ۲۷ حضرت رسول سازماندهی شدند که فرماندهی یکی از گردان ها را سردار شهید حاج اکبر شیرازی و شهید امینی به عهده داشتند. البته نیروهای دیگری نیز از قم بودند که در یگان های مختلف از سپاه و ارتش حضور داشتند و در عملیات بزرگ و غرور آفرین بیت المقدس نقش مهمی ایفا کردند و بسیاری از آنها جان شان را در این راه فدا نمودند.





پای صحبت رزمدگان قمی در فتح خرمشهر

عبور از جاده اهواز خرمشهر به سمت مرز ایران و عراق، یکی از مراحلی بود که باید آن را پشت سر می‌گذاشیم. ما مجبور بودیم برای رساندن خود به مرز از میان تانک‌های دشمن عبور کنیم، در حالی که تانک‌های دشمن به ردیف در مقابل یکدیگر قرار داشتند. ناگهان چشمان مان به دو سرباز عراقی افتاد که برای سرکشی به بیرون سنگر آمده بودند و سوار بر یکی از تانک‌ها با یکدیگر صحبت می‌کردند و تنها شاید ۲۰ متر با ما فاصله داشتند و ما صدای صحبت آنها را می‌شنیدیم. در حالی که گردان در حال عبور از بین تانک‌ها بود گاهی برعی از وسایل همراه رزمدگان ایجاد سرو صدا می‌کرد و عراقی‌ها نیز پشت سرهم با منور فضا را روشن می‌کردند؛ اما این معجزه خداوند بود که آن‌ها توانستند ما را ببینند و ما با موقوفیت از میان تانک‌ها عبور کردیم. بعد از عبور ما از جاده خرمشهر - اهواز نیز باران شروع به باریدن گرفت و ما تصور کردیم که بارش باران عملیات را دچار تأخیر می‌کند؛ اما در همان موقع بود که بسیاری از سربازان عراقی به داخل سنگرهای رفتند و ما توانستیم به راحتی از میان آن‌ها عبور کنیم و این باران نیز یکی از امدادهای غیری الهی بود. دشمن پس از آگاهی از عملیات، پاتک‌های بسیار سنگینی را علیه رزمدگان آغاز کرد و اگر ایستادگی و مجاهدت آنان نبود شاید خرمشهر آزاد نمی‌شد.

پس از رسیدن بچه‌ها به شلمچه دشمن با تمام قوا و به عبارتی دیگر در حال شخم زدن شلمچه بود. من خود در یکی از صحنه‌ها از نزدیک شاهد بودم که با اصابت گلوله تانک دشمن به خاکریز در یک لحظه چندین نفر از رزمدگان در دم به شهادت رسیدند که شهید احمد بابایی فرمانده گردان نیز همانجا به شهادت رسید.



- وقتی خرمشهر آزاد شد چه احساسی داشتید؟

گردان ما و برخی گردان‌های دیگر در مأموریتی بسیار مهم که در آن چند روز مرحله آخر یعنی روزهای اول تا سوم خداداد ۱۳۶۱ داشتند، توانستند با حضور در منطقه شلمچه یعنی شمال خرمشهر، حلقه‌ی محاصره دشمن را کامل کنند و در مقابل نیروهای کمکی و لشکرها زرهی عراق که از سمت شلمچه می‌آمدند بایستید و تانک‌های زیادی از دشمن را منهدم کنند. چون صدام تمام تلاش و نیروی خود را به کار گرفت تا خرمشهر را از دست ندهد؛ ولی خواست خدا بود که نقوشه‌های دشمن را نقش بر آب کرد و به لطف خدا خرمشهر آزاد گشت و شادی وصف ناپذیری در دل همه رزمدگان و ملت ایران ایجاد شد که بیان و توصیف آن غیر ممکن یا بسیار مشکل است.

از نیروهای گردان مالک اشتر که قبل از عملیات بیش از سیصد نفر بودند، حالا کمتر از صد نفر باقی مانده بود و در منطقه شلمچه مستقر بودیم و در واقع نیروهای عراقی را در داخل خرمشهر محاصره کرده و راه فرار آنها را به سمت بصره بسته بودیم. در آن لحظات بسیار حساس و به باد ماندنی وقتی راننده‌های تدارکات که از جاده خرمشهر می‌آمدند خبرهای جدید و خبر از تسليم شدن هزاران عراقی داخل شهر می‌آوردند و یا بی سیم ها خبر از ورود یکان‌های دیگر به خرمشهر می‌دادند، بجهه‌های گردان دیگر از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند و دل شان برای دیدن خرمشهری که در چند کیلومتری آن بودیم و ماه‌ها انتظار دیدنش را می‌کشیدند و همه خستگی روزهای گرم و آموخته‌های سخت و چند هفته عملیات سنگین و طاقت فرسا از تن ما بیرون شد و فقط داغ دوستان و هم زمانی که در کنار ما در این عملیات به شهادت رسیده بودند و در این لحظات جای شان خالی بود دل ما را می‌سوزاند و این پیروزی و موققتی بزرگ را مدیون خون آنها می‌دانستیم.

- اگر خاطره‌ای از شهدای این عملیات دارید بفرمایید.

خطاطه‌ای که از شهیدان این عملیات دارم مربوط به سخت کوشی و خستگی ناپذیری این شهداست. خصوصاً فرمانده گردان مالک اشتر «شهید احمد بابایی» که در طول آموزش‌های قبل از عملیات، زم‌های شبانه و طی چهار مرحله عملیات بی در بی و سنگین با پیاده روی های طولانی که گاهی شب عملیات بیست تا سی کیلومتر بچه‌ها پیاده روی و دویلن همراه با سلاح و تجهیزات را تحمل می‌کردند و خم به ابرو نمی‌آوردند و بسیاری از شهدا از جمله شهید بابایی و شهید خضری که در حین مرحله اول و دوم عملیات مجروح شده بودند؛ ولی با درمان سربایی در ادامه عملیات همراه گردان می‌آمدند و با بدنه متروکه سختی‌ها و گرمای طاقت فرسا و تشنگی را به عشق ملاقات خدا و فقط برای انجام تکلیف تحمل می‌کردند. فرماندهانی که در خطوناک ترین صحنه‌های درگیری پیشناز نیروها بودند و با هر سلاحی که در دست بود خودشان مستقیم با دشمن می‌جنگیدند و از هیچ خطری نمی‌هراسیدند.

خطاطه‌ی دیگر حضور نیروهای نوجوان و کم سن و سال که با شجاعت و شهامت زیادی در مقابل نیروهای تا دندان مسلح و بسیار قوی و ارتش مجهز عراق می‌جنگیدند و آنها را شکست می‌دادند و دزهای محکم و میدان‌های مین را در می‌نوردیدند و در شب تاریک به عمق مواضع دشمن نفوذ می‌کردند و با فریاد الله الکبیر بر سر دشمن می‌تاختند. صحیح عملیات وقتی اسیران عراقی خودشان را اسیر نوجوانان کوچک می‌دیدند، از ضعف و زیونی خود سر افکنده می‌شدند.

- شهید رضا شفیعی یکی از رزمدگانی بود که از قم اعزام و در عملیات بیت المقدس شرکت داشت. این شهید بزرگوار، کاشی کار حرم مطهر حضرت مصومه(سلام الله علیها) بود. وی دارای همسر و فرزندان کوچکی بود؛ اما با تمام قوا پا به پای دیگر رزمدگان در آموزش‌ها شرکت می‌کرد. شب عملیات، بعد از رسیدن رزمدگان به جاده خرمشهر - اهواز، بسیاری از بچه‌ها سجده شکر به جا آورند و من در یک لحظه دیدم که شهید شفیعی نیز به حال سجده است و این تصور را کردم که وی نیز برای این موققتی سجده کرده؛ اما بعد از روشن شدن هوا متوجه شدم که وی در حالت سجده به شهادت رسیده و جزو اولین نفراتی بوده که در عملیات فتح خرمشهر به این مقام رسیده است.



ما در روز سوم خداد در جاده شلمچه - خرمشهر در کمین عراقی‌ها بودیم و با کندن سنگر در کناره‌های جاده کمین کرده بودیم. یک کاروان از ماشین‌های عراقی که به سرعت در حال فرار از خرمشهر بودند به کمین ما رسیدند و ما به آن‌ها حمله کرد و بسیاری از آنان را به هلاکت رساندیم. مдал و نشان‌ها و ادوات به جای مانده از کاروان حاکی از این بود که بسیاری از افسران و رده‌های بالای عراقی در این کاروان در حال فرار بوده‌اند.

یک ساعت قبل از اعلام آزادسازی خرمشهر به مردم، ما توسط یک پیک موتوری که به سمت ما آمد بود، از آزادسازی خرمشهر مطلع شدیم و شور و شوقي فراوان رزمدگان گردان را فرا گرفت.

راوی: حبیب الله مرادی
- معمولاً در عملیات‌هایی که در منطقه جنوب کشور انجام می‌گرفت دستور بر این بود که گردان‌ها در تاریکی شب به طرف خاکریز عراقی‌ها حرکت کنند.

در مرحله دوم عملیات بیت المقدس وقتی گردان ما تقریباً ساعت یک بامداد به سمت خاکریز عراقی‌ها حرکت کرد، هوا کاملاً صاف و مهتابی بود. هنگامی که یک کیلومتر مانده بود تا گردان به خاکریز عراقی‌ها برسد، هوا ابری شد و باران شروع به باریدن کرد و عراقی‌ها به داخل سنگر رفتند و در حالی که آن‌ها خواب بودند

ما بدون درگیری، خاکریز منطقه مشخص شده را تصرف کردیم.

یکی از عراقی‌هایی که همان شب به اسارت ما در آمده بود گفت: ما قرار است حمله کنید و در آمده باش بودیم؛ اما وقتی باران شدید گرفت، این تصور را داشتیم که شما از حمله منصرف می‌شوید و باورمان نمی‌شود که زیر باران شدید این عملیات را انجام دهید. اغلب کسانی که در عملیات فتح خرمشهر حضور داشتند جوان و نوجوان بودند و من یاد نمی‌رود که وقتی یک گردان از افسر و درجه داران عراقی را به اسارت درآوردیم همه آن‌ها با تعجب به ما نگاه می‌کردند و باورشان نمی‌شد که به دست ما به اسیر شده‌اند.

راوی: مصطفی اسحاقی
- ما یک گردان بودیم که مأموریت داشتیم یک گردان تانک عراقی را منهدم کنیم. تانک‌های عراقی با جاده کورشان کرده بود ۵ کیلومتر فاصله داشتند. رفتیم آنها را دور زدیم و رسیدیم به نزدیکی شان. آنها کاملاً

پیدا بودند. افسرها و نیروهای عراقی که روی تانک ها قرار داشتند، وقتی متوجه زندن به وضوح پیدا بودند.

ما همین طور به ستون می‌آمدیم و ۳۰۰ - ۴۰۰ متر بیشتر با عراقی‌ها فاصله نداشتیم. اصلًا انگار خدا کورشان کرده بود که ما را نبینند. ما قشنگ رفتیم پشت سرشان و دور زدیم و بعد عملیات را شروع کردیم.

عملیات که شروع شد چند تا از تانک‌ها را که کار خدا بود، منهدم کردیم و بقیه فرار کردند. هیمن طور پیش

می‌رفتیم. بعد از ۱۰ کیلومتر یک کانال آب بود که ما مأموریت داشتیم آنجا را بگیریم. در جاده خاکی ای قدر پیش روی کرده باشیم. از وسط ما که رد شدند فکر کردن که نیروهای خودشان هستند که بجهه‌ها با آربی جی و تیربار آنها را زندن. جیپ شان فرار کرد؛ ولی ۲ ایفا را بجهه‌ها با مدد الهی زندن.

راوی: رضا ساده وند

تیپ ۱۷(قم) علی بن ابیطالب(علیه السلام) در عملیات بیت المقدس

زمستان ۱۳۶۰ تیپ ۱۷ قم قبل از شروع عملیات فتح المیین در منطقه شوش شکل گرفت و در آن عملیات بزرگ نقش مهمی ایفا کرد.
بالافصله بعد از پایان عملیات فتح المیین نیروهای تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب(علیه السلام) قم به منطقه برقاوه(در فکه) منتقل و بر روی این ارتفاعات خط پدافندی تشکیل دادند. هنوز چند روز از استقرار نیروها نگذشته بود که از طرف فرمانده قرارگاه فجر دکتر مجید تقایی به فرمانده تیپ ۱۷ قم ابلاغ شد با سرعت یگان خود را برای اجرای عملیات در منطقه برقاوه آماده و کار شناسایی را با جدیت پیگیری نماید. با این ابلاغ برادر حسن فرمانده تیپ به واحد اطلاعات دستور داد تا نوع شناسایی منطقه که تا این زمان فقط زیر نظر داشتن تحرکات دشمن بود را تغییر داده و راه کارهای عملیاتی مناسبی را برای اجرای عملیات آتی شناسایی نماید.
برادر پور مهدی در رابطه با دریافت مأموریت و شناسایی‌ها می‌گوید: ما تازه در برقاوه مستقر شده بودیم. مجید تقایی آمد و گفت من پیش محسن رضایی بودم؛ نقشه را باز و اشاره به ارتفاع ۱۸۲ کرد و گفت و آن را از دست دشمن بگیرید. تقایی گفت شناسایی‌ها را انجام بدھید؛ چون باید ۱۸۲ را تصرف کنیم، به او گفتم نمی‌شود فقط ۱۸۲ را بگیریم، باید ارتفاعات اطراف را هم بگیریم در غیر این صورت امکان ایستادن در ۱۸۲ نمی‌باشد. مجید تقایی گفت پس بباید بروم پیش آقامحسن و خودتان بگوییم. رفتیم قرارگاه کربلا و موضوع را با آقامحسن در میان گذشتیم و اعلام کردیم اگر فقط ۱۸۲ را تصرف کنیم چون یک سمت مان خالی است نمی‌توانیم دفاع کنیم. گفت پیشنهادتان چیست؟ گفتیم باید کل منطقه را بگیریم. آقامحسن با تعجب گفت می‌دانید چقدر نیرو می‌خواهد؟ نباید دست روی دست بگذارید؛ چون در جنوب اهواز قرار است عملیات شود، اگر در آنجا عملیات نکنیم دشمن چند تیپ را از آنجا آزاد می‌کند ما هم نیروی زیاد برای آن منطقه نداریم. بعد از بحث های طولانی وی را متقاعد کردیم که با همین سه یگان موجود در منطقه می‌توانیم عملیات را انجام دهیم. سریع به شوش برگشیم و شناسایی‌ها را که به علت فاصله زیاد و رملی بودن منطقه خیلی سخت بود، انجام دادیم؛ چون باید هم‌زمان با عملیات اصلی بیت المقدس می‌وارد عمل می‌شیم.

فاصله نیروهای خودی با دشمن که روی ارتفاعات ۱۸۱ و ۱۸۲ مستقر بودند، بیش از ۷ کیلومتر بود. منطقه‌ای که باید شناسایی در آن انجام می‌شد، تپه ماهوری و رملی و در بعضی مناطق دارای پوشش (درختچه) بود. در نتیجه کار شناسایی به علت فاصله زیاد و شکل جغرافیایی منطقه با مشکل مواجه بود. تیم‌های شناسایی به علت عوامل ذکر شده هم در روز و هم در شب به شناسایی می‌رفتند. حدود ۲۰ روز زمان برای شناسایی منطقه بسته شده بود در نتیجه تحت هر شرایطی شناسایی‌ها بی وقهه ادامه پیدا می‌کرد.



این راهی است که از
آموزگارم، سالار شهیدان
امام حسین (ع) آموخته ام

وحيت نامه دانش آموز بسیجی شهیدمهدي نوروزي، فرزند غلامحسين، اعزامي از قم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَمْ أَحْفَظُ الْإِمَامَ خَمْسِيَّ

(اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله نصر لقدر)

اجازه پیکار از جانب خدا بر کسانی صادر گردیده است که مورد رسیدن خداوند باور، آن قادر است.

اجازه پیکار از جانب خدا بر کسانی صادر گردیده است که مورد ستم قرار گرفته اند که بجنگید همانا خداوند بر یاوری آن قادر است.

عقرب زمان، به کنده، مه، گزند. صدای، سویش، عاشقا، دلباخته از هر گوشه ای، بلند است. سفر

سر، ریس باشد می شود، اندی سروش ساسانی، رئیس اداره رزرو های بین المللی، سیمی عشق در گوش جان ها سروش دگر دارد. زمزمه عاشق، امام خویش را در بیابان ها می جویند و در این زمان است که حق از ای طلاق شدید خواهد شد، سخن از نسیمند خونه باعث شمع

در این بین است که خون باطل سخیص داده می‌شود. سخن را از سرزمین حون و پیام سروع می‌کنم؛ نوستاره ای که از خون ترسیم و بر صفحه کاغذ ترسیم می‌شود. سرزمین، جای قدران ای شاهزاده شاهزاده ای ترسیم کنید. ای شاهزاده ای ترسیم کنید.

فهرمانان شهادت و سجاعت است. سرزمین اسلامی که جوانان رشیدش سینه های دستاخ کوه های بلندش را زیر پا نهاده تا در تمامی مکان ها خصم دین و مكتب شان را دنبال کنند و چه

زیباست که ما هم سعادت شرکت در این خروش را پیدا کرده، همراه با عنایات حضرت حق رهسپار عشق گردیده تا در این امید که ما هم شاید مورد قبول حق تعالی گردم و نمی دانم که

آیا من هم سعادت پیدا خواهم کرد که در لابه لای سفیر گلوله های دشمن بهره ای برده تا با فدای نمودن خویش برای اسلام گامی مثبت در جهت اهداف عالیه اسلام بردارم و چنانچه در

این سیالاب شرکت جسته لایق فنا شدن در راه حق را پیدا کرد، چنین است با شما وصیتم:

۱- جوانان عزیز! به خط اصیل اسلام بیشتر پاینده گردیده و برای اعتلای کلمه توحید خون دهید

۲- تمدن اسلامی می باشد و گفتارهای خانم را خوش شاهد گرفته دست از دلایل راک، امامان، که این درخت استوار اسلام نیاز به خون دارد.

۱- در تمامی مراحل و ترتیبی ها حدای را بر حویس سهند ترجمه دست از دامان پاک امامان برنارید.

۳- در انتخاب حق از باطل اولین جهت شناخت را از اصول اسلامی اقتباس کنید.

۴- به همه خدمتگزاران مملکت توصیه دارم که بیش از این خویش را وقف نجات نسل جوان کنند.

۵- پدر جان! و مادر جان! شما در غم شهادت من نگران نباشید؛ چون این راهی است که از

اموزگار سالار شهیدان امام حسین اموخته است.

امام خمینی رحمة الله: «اين وصيتاهه هایی که اين عزیزان می تنویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کرديد خدا قبول کنند، يك روز هم یکی از اين وصيت نامه ها را بگيريد و مطالعه کنيد و فکر کنيد». صحیفة نور آج ۱۵ / ص ۳۲

اقدامات تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب (علیه السلام) حین عملیات:
در تاریخ ۱۰/۲/۱۳۶۱ و همزمان با اجرای مرحله اول عملیات بیت المقدس، حرکت به سمت دشمن از محور یک و دو آغاز شد. نیروها از معابر ایجاد شده در مراحل قبلی عملیات عبور کرده و به پشت مواضع رسیدند. نیروهای تیپ ۳۳ المهدی (عج) در سمت چپ با استفاده از شکاف های موجود در خط دشمن، پس از عبور از مواضع و درگیری شدید، خود را به مواضع دشمن رسانده و از آنها گذشتند؛ ولی تیپ ۱۷ به دلیل وسعت منطقه، تسلط دشمن روی منطقه عبور تیپ، وجود مواضع فراوان و مقاومت بسیار زیاد دشمن، نتوانست اهداف خود را تصرف نماید و با وجود این که درگیری بیش از ۴۸ ساعت ادامه پیدا کرده باز هم از دستیابی به اهداف یازماند.

با توجه به عدم موفقیت تیپ ۱۷ قم در تصرف اهداف خود و عدم الحاق با تیپ ۳۳ المهدی(عج)، نیروهای آن تیپ ناچار به عقب نشینی شدند. در این زمان فرماندهان تیپ ۱۷ و ۳۳ با تشکیل یک جلسه مشترک و ارائه راه کار جدید که به تأیید فرمانده قرارگاه فجر هم رسید، تصمیم به اصلاح طرح گرفتند. هم زمان با اجرای مرحله دوم عملیات بیت المقدس، قرارگاه فجر نیز که شامل تیپ های ۱۷ و ۳۳ المهدی(عج)، ۳۵ امام سجاد(علیه السلام) و یگان هایی از ارتش بود با اصلاح طرح قبلی خود مجدداً برای تصرف ارتفاعات ۱۸۱ و ۱۸۲ در منطقه فکه اقدام نمود. خوبیخانه طرح جدید با موفقیت یگان های عمل کننده همراه شد و تیپ ۱۷ قم پس از آن که از سمت راست، دشمن را دور زد موفق به فتح ارتفاعات گردید و پاک سازی را شروع و ضمن گسترش در منطقه با یگان همچوار خود الحاق نمود. در این عملیات، دشمن متهم خسارات فراوانی شد و بیش از ۸۰۰ تن از نیروهایش نیز به اسارت در آمدند.

قبل از مرحله سوم عملیات بیت المقدس (در حالی که تیپ ۱۷ قم مشغول تثبیت اهداف متصرفی خود بود) از طرف فرمانده قرارگاه فجر (با سیم) دستوری دریافت کرد مبنی بر این که: برادر درویش اگر آب در دست داری زمین بگذار و به قرارگاه بیا. پس از حضور فرمانده تیپ در قرارگاه به وی ابلاغ شد، به منطقه عملیاتی بیت المقدس مناطق آزاد شده را به تیپ امام سجاد (علیه السلام) واگذار کرده و فوراً تیپ را به منطقه عملیاتی بیت المقدس انتقال دهید. بعد از این دستور و قبل از شروع مرحله سوم عملیات کل تیپ به وسیله بالگرد به منطقه حسینیه در مسیر اهواز - خرمشهر انتقال یافت.

تیپ ۱۷ قم در مرحله سوم مستقیماً وارد عمل نشد؛ اما دو گردن به تیپ ۳۱ عاشورا مأمور کرد. در پی بازسازی یگان‌ها و انتقال قرارگاه فجر از منطقه فکه با سازمان جدید، مرحله چهارم عملیات با سه قرارگاه فجر، فتح و نصر طرح ریزی شد. بر اساس تدبیر جدید، مقرر شد نیروها با مسدود کردن عقبه دشمن از جاده شلمچه و سپس ورود به داخل شهر، ضمن محاصره خرمشهر، بخش وسیعی از قوای دشمن را منهدم و به محاصره درآورند.

مرحله چهارم عملیات در ساعت ۲۲:۰۰ روز دوم خرداد ۱۳۶۱ آغاز شد. در این مرحله، نیروهای قرارگاه فتح به پلیس راه خرمشهر رسیدند و نیروهای قرارگاه فجر، پل نو را تصرف و به سمت اروندرود پیشروی کردند. در این حال، نیروهای قرارگاه نصر نیز ضمن پیشروی در امتداد مرز با پاک سازی و انهدام دشمن، به سمت جنوب و به سمت نهر خین حرکت کردند. مقاومت عراقی ها به ویژه در پل نو به منظور باز نگه داشتن عقبه نیروهای خود، نتیجه ای در بر نداشت و سرانجام، در سوم خرداد ۱۳۶۱ برخلاف تصور دشمن که در دروازه های شرقی، شمالی و جنوبی در کمین نیروهای خودی بود، رزمدگان اسلام از دروازه های غربی و شمالی و از همان محوری که دشمن وارد خرمشهر شده بود، وارد شدند. نیروهای عراقی در حالی که با کمبود غذا و آب و هم چنین مهمات مواجه شده بودند، ترجیح دادند دست از مقاومت بکشند، که در نتیجه به اسارت نیروهای اسلام درآمدند. به این ترتیب خرمشهر در ساعت ۱۱ صبح روز ۳/۱۳۶۱ آزاد شد و خط پدافندی مناسب و وسیعی از طلایه تا کوشک و شلمچه و حاشیه شمال ارونده برقرار گردید. تیپ ۱۷ نیز مأموریت پیدا کرد که در منطقه پاسگاه زید یک خط پدافندی را به عهده بگیرد بر همین اساس بالافصله پس از اتمام عملیات بیت المقدس، گردان ها به سمت منطقه زید عزیمت کردند تا در خط و حد مشخص شده بدافند نمایند.

(ستاد تدوین کتاب عملکرد لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب علیه السلام در دوران دفاع مقدس)





جهان آرا

سردار شهید سید محمد جهان آرا

- اولین بار بود که سیاه می‌آمد، دیدم خیلی از بچه‌هایی که می‌شناسم، آنجا هستند. بیشترشان رفیق‌های سیدعلی، داداشم بودند. غلام من را دید. پرسید «تو اومده‌ای اینجا چی کار؟» از این که توی جمع به این شلوغی، یکی من را تحویل گرفت، خیلی ذوق کرد. گفت: «اومدم بینم چه خبره؟ چه کاری از دست ما بر می‌آد؟» صحبت می‌کردیم که یکی از ساختمان‌آمد بیرون. غلام دست او را گرفت. کشید طرف من که معرفی اش نکند. گفت: این مثل برادرت، سید علیه.

بلند قد بود. قیافه اش برای من خیلی جذاب بود. نگاهی بهم کرد و گفت «بارک الله».

«بارک الله» اش را تا آخر عمر از یاد نمی‌رود. خیلی خوشم آمد. رفت طرف چند نفر و مشغول صحبت شدند. بس که هواسم به اش بود، غلام را گم کرد. خیلی ڈلم می خواست بشناسم. چند روز توی مسجد جامع دیدمش. صداش می‌کردند

محمد. جهان آرا بود.

- سید محمد از پانزده سالگی مبارزه با رژیم سابق را شروع کرد، او، سیدعلی و تعدادی از بچه‌های خرمشهر گروه حزب الله را تشکیل دادند و طوماری از خواسته‌هایشان را که نام تمامی آنها در آن ذکر شده بود با خوشان امضا کردند. در همان سال‌ها سید محمد دستگیر شد و شش ماه در زندان بود که پس از آزادی اش زندگی مخفی خود را همراه با سیدعلی در گروه منصورون شروع کردند، سیدعلی پس از اندکی دستگیر شد و به شهادت رسید. پس از پیروزی انقلاب سید محمد به عضویت سپاه درآمد که در زمان فتح خرمشهر و چندی پیش از آن فرمانده سپاه خرمشهر بود. پدر شهید

- پیوند جهان آرا و خرمشهر بدنظر من به علت علاقه زیادی بود که محمد به خرمشهر داشت. جهان آرا می‌گفت: مردم خرمشهر مظلوم واقع شده‌اند. به آنها کمکی نشد. تجهیزاتی نیامد. آنان از دل و جان نیرو گذاشتند. جهان آرا می‌گفت: من بعضی از شب‌ها جسد بچه‌ای خرمشهر را می‌بینم که توسط سگ‌ها تکه‌پاره می‌شود، ولی ما نمی‌توانیم از سنگرهای و پناهگاه‌ها خارج شویم و این جنازه‌ها را نجات دهیم. شب و روز جهان آرا خرمشهر بود. از روزی که عراق به خرمشهر هجوم آورد، محمد هم خود را وقف جنگ کرد. همسر شهید

- امیدی به زندن ماندن نداشتم. مرگ را می‌دیدیم. بچه‌ها توسط بی‌سیم شهادت‌نامه خود را می‌گفتند و یک نفر پش بی‌سیم پادداشت می‌کرد. صحنه خیلی دردناکی بود. بچه‌ها می‌خواستند شلیک کنند، گفتند: ما که رفتی هستیم، حداقل بگذارید چند تا از آن‌ها را بزنیم، بعد بمیریم. تانک‌ها همه طرف را می‌زندن و پیش می‌آمدند. با رسیدن آن‌ها به فاصله سد و پنجاه متری دستور آتش دادم. چهار آرپی جی داشتم. با بلند شدن از گودال، اولین تانک را بچه‌ها زدند. دومی در حال عقب‌نشینی بود که به دیوار یکی از منزل‌ندر برخورد کرد. جیپ فرماندهی پشت سر، به طرف بلوار دندۀ عقب کرفت. با مشاهده عقب‌نشینی تانک، بلند شدم و داد زدم: الله اکبر، الله اکبر... حمله کنید؛ که دشمن پا به فرار گذاشته بود... روایت خود شهید

- شهید جهان آرا در جریان کودتای نوژه به منظور جلوگیری از هرگونه حرکت و اقدام ضدانقلاب در پایگاه سوم دریایی خرمشهر، از سوی شورای تأمین استان خوزستان به سمت فرماندهی این پایگاه منصوب گردید و به کمک نیروهای مؤمن و معتقد، تاثییت مطلق جهان هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است.

خدایا! جندالله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب الله زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است، حمایت کن. دعاگوی زمینه‌گان امت شهیدپرور و پدر و مادر و برادر و خواهرم می‌باشم.

خدایا! ستارگان که رفتند تو خوشید را نگهدار. از تمامی دوستان و آشنايان و قوم و خوشاوندان حلالیت می‌طلیم؛ مخصوصاً پدر و مادر و خواهر و برادر عزیزم.

اللهم اخلد جیوش الکفار والمنافقین.

خدایا! پروردگار! بدین وسیله کشورهای اسلام را تقویت کن و به همان نسبت که نعمت خویش را از بلاد کفر دریغ می‌داری بر بلاد اسلام نعمت و برکت فرو بار. خاطر سربازان ما را از آسیب دشمن آسوده کن تا به عبادت تو فراغت یابند و به جای پیکار در میدان‌های نبرد به محراب عبادت باشند و با تو و فرشتگان تو خلوت کنند.

پروردگار! آن چنان که در واقعه بدر سربازان اسلام را با افواج ملائکه پشتیبانی کرده ای، همچنان فرشتگان ظفرمند خویش را با سربازان ما هموار ساز تا یکباره قوای کفر را از هم بشکافند و شوکت دشمن را در هم بشکنند و تراکم شان را پریشان سازند.

خدایا! مرا بیخش. از گناهان من درگذر. تو کریم و رحیم هستی. خدا! ما با تو پیمان بسته بودیم که تا پایان راه برویم و بر پیمان خویش همچنان استوار ماندیم.

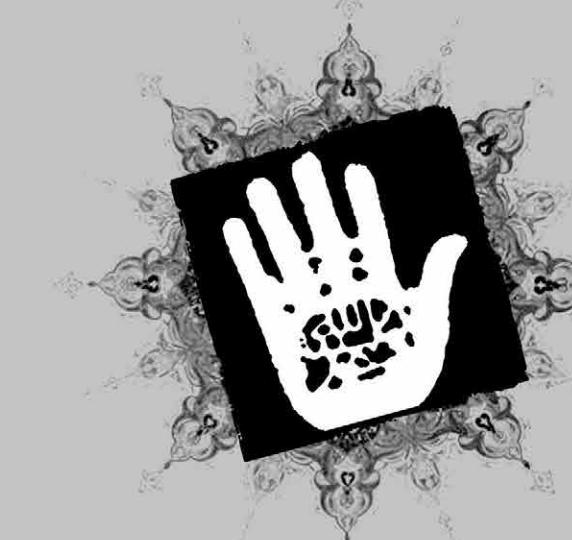
خدایا! های و هوی بهشت را می‌بینم چه غوغایی. حسین (علیه السلام) به پیشواز یارانش آمده چه صحنه ای! فرشتگان ندا دهند که هم زمان ابراهیم! همراهان موسی! هم دستان عیسی! هم کیشان محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)! هم سنگران علی! هم فکران حسین! هم گامان خمینی! از سنگر کربلا آمده اند! چه شکوهی! من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفا دارم؛ زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند دست از او نخواهم کشید. راه سعادت بخش حسین (علیه السلام) را ادامه دهید و زینب وار زندگی کنید.

خدایا! بارالها! معبد! ملعوقا! مولایم! من ضعیف و ناتوان، دوست دارم چشمها یم را دشمن در اوج دردش از حدقه در بستان درآورد! و دستهایم را در دشت عباس قطع کنند! پاها یم را در خونین شهر از بدن جدا سازد! و قلبم را در فکه آماج رگبارهایش کند! و سرمه را در شلمچه از تن جدا نماید! تا در کمال فشار و آزار، دشمنان مکتبم ببینند که گر چه چشم ها، دست ها و پاها و قلب و سینه و سرمه را از من گرفته اند؛ اما یک چیز را توانسته اند بگیرند و آن ایمان و هدفم است که عشق به الله و ملعوقم و به مطلق جهان هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است.

خدایا! جندالله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب الله زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است، حمایت کن. دعاگوی زمینه‌گان امت شهیدپرور و پدر و مادر و برادر و خواهرم می‌باشم.

خدایا! ستارگان که رفتند تو خوشید را نگهدار. از تمامی دوستان و آشنايان و قوم و خوشاوندان حلالیت می‌طلیم؛ مخصوصاً پدر و مادر و خواهر و برادر عزیزم.

والسلام عليکم و رحمت الله و برکاته.
روز پنج شنبه جبهه دشت عباس ۶۱/۱۱/۱۴
روایت پدر شهید





شبت سینه

- حدود ۴۰، ۴۵ روز بود که در خط پدافندی «زعن» که به منطقه شهادت مشهور بود، مستقر شده بودیم. فاصله ما با عراقی ها کم بود و در بعضی نقاط به هفتاد متر می رسید. در یکی از شب ها که برادر «کمان» که بعدها شهید شد، برای شناسایی رفته بود، متوجه سرفه یکی از افراد دشمن شد. به شوخی گفت: یاد باشد شب عملیات برایش شربت سینه بیرم.

- در منطقه عملیاتی قادر بودیم. شب های آنجا به خاطر کوهستانی و برف گیر بودن بسیار سرد می شد. بیشتر نیروهایی که وارد منطقه می شدند، از زمان شروع شناسایی تا پایان عملیات به عقب برآمدند. برای همین کسانی که در عقبه یگان بودند، اطلاعات کافی از وضعیت نیروهای جلو نداشتند. برای نمونه نیروهای جلو در پیامی به تدارکات گفتند: سریعاً یک توب پلاستیک برای ما ارسال کنید. تدارکات به محض دریافت پیام فوق فکر کرد که بچه ها به خاطر بیکار بودن در خط به توب پلاستیکی احتیاج دارند. برای همین توب پلاستیکی فرستاد آن هم یک کیسه. وقتی توب ها به بچه ها بچشم رفتند، تعجب کردند؛ چون آنها به خاطر شدت سرما نیاز شدیدی به روکش های پلاستیکی برای پوشاندن سنگر داشتند؛ ولی تدارکات فکر کرده بود آنها می خواهند فوتیال بازی کنند.

- همه می دانند که ارتباط در مناطق جنگی به صورت رمز و یا حروف رمز صورت می گرفت. مثلًا اگر می خواستیم کلمه پرواز را مخابره کنیم، می گفتیم: «پروین، رضا، وزیر، زهراء». گاهی بیش از ده ها بار در شبانه روز پیام ارسال می شد. در هر پیام شاید ده تا بیست اسم خوانده می شد. یکی از برادران مرکز پیام، چند ماه به مرخصی نرفته بود. بعد از مدتی به مرخصی رفت. یک شب در خواب مرتبًا تعدادی از اسمای رمز را تکرار می کرد. خانم او که از صدای زیادش بیمار شده بود، متوجه می شود که او مرتبًا اسمای تعدادی را می برد که در ضمن آنها نام های دختر هم وجود دارد. شوهرش را از خواب بیدار می کند و با عصبانیت می پرسد: این خانم ها که اسم شان را می بردی، اهل کجا هستند؟ چند وقت هست با آنها ارتباط داری؟ ... طرف که فهمید چه دسته گلی به آب داده، با کلی توضیح همسرش را راضی می کند.

- وقتی بچه ها پیش او برای مرخصی می رفتند، می گفتند: من پنج سال است که پدر و مادرم را ندیده ام، شما هنوز نیامده اید می خواهید مرخصی بروید؟! بچه های تازه وارد وقتی این حرف را می شنیدند، شرمده می شدند و رنگ از رویشان می پرید؛ ولی ما به آنها می خندیدیم. بندگان خدا نمی دانستند که پدر و مادر او پنج سال است که از دنیا رفته اند.

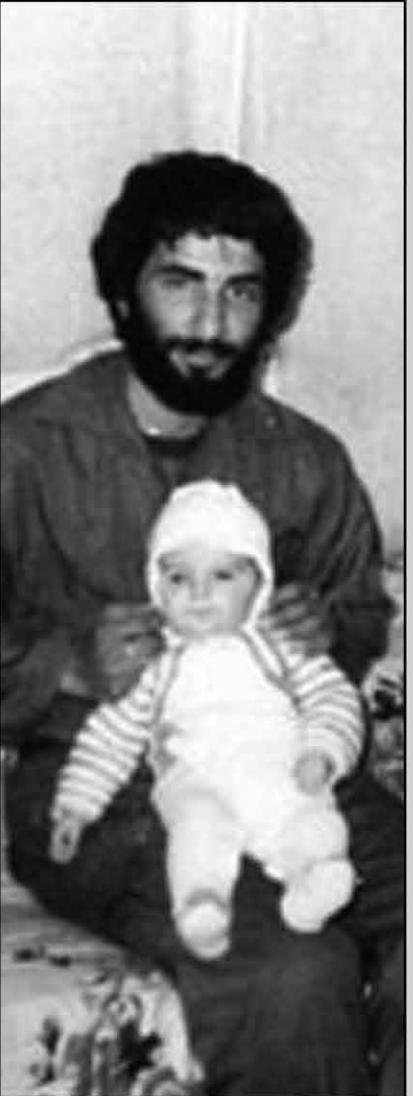
برگرفته از کتاب آن سوی جبهه، محمد اصغری نژاد

- همکارانش معتقدند او فرمانده سپاه خرمشهر بود؛ اما مثل یک سپاهی عادی رفتار می کرد، آنها می گویند وقتی اسلحه به خرمشهر می بردیم و آنچه خالی می کردیم جهان آرا اصلاً خسته نمی شد. به او می گفتند تو چرا خسته نمی شوی و او پاسخ می داد، وقتی که در رژیم ساقی زندگی مخفی داشتم برای کسب درآمد در کوره های تهران آجر بار می کردم در حالی که روزه هم بودم، اگر بدنم مقاومت دارد از بات آن روزها است. پدر شهید

- جانباز عزیز جنگ، برادر محمد نورانی در این باره می گوید: «وارد حیات مدرسه شدم. بوی باروت شدید می آمد. در داخل ساختمان دیدم قتلگاه روز عاشورا است. همین طور بچه ها در خون خودشان می غلطند. اسلحه ام را برداشتم آدم بیرون، شهید جهان آرا تازه رسیده بود. گفتم: دیدی همه بچه ها را از دست دادیم! در حالی که شدیداً متاثر شده بود، مثل کوه، استوار و مصمم گفت: اگر بچه ها را دادیم؛ اما امام را داریم، ان شاء الله امام خمینی(ره) زنده باشد.

- ما در مجموع دو سال و دو ماه با هم زندگی کردیم. در این مدت هر لحظه اش برایم خاطره ای است و یادی که در ذهنم جای عمیقی دارد. یکی از یادهای ماندگار که به خصوصیات ایشان مربوط می شود، هدیه دادن محمد به من بود. شاید خیلی از آقایان یادشان برود که روزهای ازدواج، عقد، تولد و عید چه روزهایی است؛ اما محمد تمام این روزها را به خاطر داشت و امکان نداشت آنها را فراموش کند، حتی اگر من در تهران بودم. این یادگارها همیشه با هدیه مادی هم همراه نبود. هر بار نامه ای می نوشت و از این روزها باد می کرد.

در این نامه ها مسئولیت من و خودش را می نوشت. نامه ای نبود که بنویسد و از امام(ره) یادی نکند. او با همین شیوه روزهای خاص زندگی مان را یادآور می شد و همه این نامه ها را دارم و هنوز برایم عزیز هستند. هر بار که آنها را می خوانم می بینم چطور این جوان بیست و پنج ساله دارای روحیه لطیف و عمیقی بوده است. روحیه ای که در محیط خشن جنگ همچنان پایدار ماند. همسر شهید



مقام معظم رهبری:

من مایلم اینجا یادی از "محمد جهان آرا" شهید عزیز خرمشهر و شهدا ای که در خرمشهر مظلوم آن طور مقاومت کردند بکنم. آن روزها بینه در اهواز از نزدیک شاهد قضایا بودم. خرمشهر در واقع هیچ نیروی مسلحی نداشت؛ نه که صدوبیست هزار نداشت؛ بلکه ده هزار، پنج هزار هم نداشت. چند تانک تعمیری از کار افتاده را مرحوم شهید "اقارب پرست" - که افسر ارتشی بسیار متعهدی بود - از خسروآباد به خرمشهر آورد بود، تعمیر کرد. (البته این مال بعد است. در قسمت اصلی خرمشهر که نیرویی نبود.) محمد جهان آرا و دیگر جوانان ما در مقابل نیروهای مهاجم عراقی - یک لشکر مجهز زرهی عراقی با یک تیپ نیروی مخصوص و با نود قبضه توب که شب و روز روی خرمشهر می بارید - سی و پنج روز مقاومت کردند. همان طور که روی بغداد موشک می زدند، خمپاره ها و توب های سنگین در خرمشهر روی خانه های مردم مرتباً باریزند. با این حال جوانان ما سی و پنج روز مقاومت کردند؛ اما بغداد سه روزه تسليیم شد! ملت ایران! به این جوانان و رزمندگان تان افتخار کنید. بعد هم که می خواستند خرمشهر را تحويل بگیرند، دوباره سپاه و ارتش و بسیج با نیرویی به مراتب کمتر از نیروی عراقی رفتند خرمشهر را محاصره کردند و حدود پانزده هزار اسیر در یکی دو روز از عراقیها گرفتند. جنگ تحمیلی هشت ساله ای ما، داستان عبرت آموز عجیبی است. من نمی دانم چرا بعضی ها در ارائه مسائل افتخار آمیز دوران جنگ تحمیلی کوتاهی می کنند.

آزادی خرمشهر از زبان فرماندهان فاتح عملیات بیت المقدس



اعلام آزادی خرمشهر

من در روز آزادی خرمشهر پشت جاده بصره به خرمشهر بودم که تعدادی از عراقی‌ها لباس کارگران محلی آنجا را که آبی رنگی بود پوشیده بودند و با یک دستگاه بلدوزر و لودر داشتند فرار می‌کردند. ما اول فکر کردیم این‌ها خودی هستند، جلوی آنها را گرفتیم دیدیم که عربی حرف می‌زنند. وقتی هم که متوجه شدند ما فهمیده ایم، ترسیدند پایین و شروع کردند به فرار کردن. ما هم بلدوژرشان را گرفتیم. دیدیم آن‌ها عراقی هستند. جلوی آنها را گرفتیم و اوستراتژیک بود. فتح پیروزمندانه خرمشهر سبب شد که دشمنان ما بی به قدرت نظامی ایران برداشتند. دشمن با عجله نیروهای خود را از خاک ایران به عقب کشاند و پیروزی نظامی ایران حاصل گردید. این فتح بزرگ، در ۶ سال بعدی جنگ، دشمن را در لاک پدافندی فرو برد و به موضع انفعال انداخت. نیروهای ما نیز با روحیه و توانی که از رهگذر این فتح و حماسی و پیروزمندانه در سال ۶۱ کسب کردند، توانستند صحنه‌های افتخارآمیزی را در طول ۸ سال دفاع مقدس بیافرینند. در واقع خرمشهر معادله جنگ را به نفع نیروهای اسلام تغییر داد.

سردار سرتیپ پاسدار مهدی ربانی
اسارت ژنرال‌های عراقی

بنده زمانی که دور زدیم از خرمشهر و با لشکر ۲۷ محمد رسول الله از قسمت جنوبی خرمشهر وارد شدیم اولین جایی که وارد شدیم تقریباً ساختمان سوخته و خرابه‌ای بود که از ساختمان‌های گمرک مانده بود. بعد از یک مقداری که حرکت کردیم به طرف جلو، ساختمانی بود که عراقی این را به عنوان بیمارستان، قسمت پایین و قسمت بالا را قرارگاه عملیاتی تشکیل داده بودند. برادرهای ما اولین جایی که رسیدند و با نیروهای عراقی مواجه شدند در همین بخش بود که تعدادی مجروهان عراقی در قسمت پایین بودند و تعدادی هم از فرماندهان عراقی در قسمت بالا. در همان لحظه هم یک فروند هلی کوپتر از عراقی‌ها آمد برای نجات فرماندهان عراقی که برادرها با موشک آربی جی شلیک کردند که سقوط کرد. بالاصله برادرها وارد ساختمان شدند و تعدادی از فرماندهان و یکی از ژنرال‌های عراقی که آنجا بودند را اسیر کردند و تعدادی هم از پرسنل بیمارستان که تعدادی هم خانم بودند را دستگیر کردند. مجروهان را هم انتقال دادند. در همان موقع من خاطرم هست که رادیوی کوچکی که بچه‌ها داشتند باز کردند و گوش می‌کردند که خبر فتح خرمشهر را می‌دهد. ضمن اینکه ما خودمان داخل خرمشهر بودیم.

سردار سرتیپ حسین همدانی

خبر تسکین دهنده و آرام بخش

بنده در عملیات حاضر بودم؛ اما ۴۸ ساعت مانده به فتح خرمشهر مجرح شدم. اما از آغاز عملیات حاضر بودم، در آن دوران بنده در یکی از گردان‌های لشکر ۷ و لیحصار، مسئول دسته بودم که فرماندهی گردان را برادر عزیز شهید محمد بنیادی بر عهده داشت. پیشتر بچه‌های این گردان از بچه‌های قم بودند. البته در موقع فتح خرمشهر در بیمارستان بودم. یاد نمی‌رود روز فتح خرمشهر را ترک کرده و تا مرزهای بین المللی عقب نشینی کرددند.

«خرمشهر آزاد شد!» این جمله آنقدر برایم تسکین دهنده و آرام بخش بود که با این که دست

و پاییم شکسته و در گچ بودند؛ اما ناخداگاه از روی تخت بیمارستان به صورت نیم خیز درآمد.

هنوز شیرینی آن روز را در وجودم حس می‌کنم، حقیقتاً مسرت بخش بود.

سردار سرتیپ دوم پاسدار ابوالفضل شکارچی

برداشت از کتاب عقیق (دکتر محمد مهدی بهداروند)

- تأثیر فتح خرمشهر در روند دفاع ۸ ساله
سرشکر پاسدار محمد علی جعفری
- موقع فتح خرمشهر من در هلی کوپتر در آسمان بودم و تقریباً حدود ۵۰ کیلومتری خرمشهر و در حالی که داشتم از جایی برمی‌گشتم همان لحظه هم در واقع خرمشهر هم سقوط کرده بود و زیباترین صحنه‌ای که دیدم در واقع به صفت و سوتون شدن اسرای عراقی بود که داشتم در واقع از شهر و سنگرهایشان بیرون می‌امند و انصافاً آن احساس و حالتی که در آن شرایط من از بالا داشتم و در واقع تقریباً کل صحنه فتح خرمشهر را نگاه می‌کردم، هیچ وقت یادم نمی‌رود و زیبایی آن صحنه‌ها را احساس می‌کنم که واقعاً قابل توصیف نیست و زبان عاجز از بیان آن. ای کاش می‌شد آن صحنه را به نوعی به تصویر کشید و در معرض دید همه جهانیان قرار داد که گوشه‌ای از رشادت‌ها و ایثارگری‌های رزم‌گان اسلام را می‌توانستند بینند.

سردار احمد غلامپور
اعتراف صدام به شکست در خرمشهر

در ساعت دو و پنجاه و پنج دقیقه بامداد روز چهارم خرداد ۱۳۶۱ خبرگزاری‌های بین المللی در گزارش‌هایی که با عنوان «بسیار مهم» از بغداد به سراسر جهان مخابره کردند، اعلام داشتند که عراق تلویحاً به شکست خود اعتراف کرده است. خبرگزاری رسمی عراق طی یک اعلامیه کوتاه، ضمن آن که از خرمشهر با عنوان «بند خرمشهر» نام برد، اعلام کرد: «... سخنگوی ارتش عراق اعلام کرده است نیروهای عراقی بامداد روز شنبه سوم خرداد ۶۱ به طور کامل بندر خرمشهر را ترک کرده و تا مرزهای بین المللی عقب نشینی کرددند.»

مرحوم سردار سرتیپ پاسدار احمد سوداگر

در مورد عملیات بیت المقدس و حمامه آزادسازی خرمشهر ناگفته‌های فراوانی وجود دارد که شایسته است به نحوه مطلوب، واقعی و دلیلبر برای مردم قهرمان ایران اسلامی و به ویژه نسل کنونی و همچنین آیندگان بیان شود. ناگفته‌هایی که می‌تواند همچون چراغ فروزان، نشان گر راه پر فراز و نشیب یک ملت در طول تاریخ کشور خود باشد.

سردار سرتیپ پاسدار فتح الله جعفری

چند سؤال !!

پس از اجرای عملیات های موقق تامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین عملیات بیت المقدس اجرا شد. با انجام عملیات بیت المقدس بیشتر اراضی اشغال شده از سوی ارتض عراق توسط رزم‌نگان اسلام از داد شد؛ ولی هنوز دشمن بخشی از خاک ایران را در اشغال خود داشت. به نظر مرسد باید سؤال را این طور مطرح کنیم که چرا پس از آزادسازی خرم‌شهر نباید جنگ ادامه پیدا می‌کرد، در حالی که هنوز بخش هایی از خاک ایران در اشغال عراق باقی مانده بود؟ کسانی که این سؤال در ذهن شان است که چرا پس از خرم‌شهر جنگ ادامه پیدا کند، باید به این سؤال پاسخ دهند که اگر پس از آزادی خرم‌شهر ما نمی‌جنگیدیم مناطقی که در خاک ایران مثل نفت شهر و ... در اختیار عراق بود، چه سرونوشته‌ی پیدا می‌کرد؟ بته دلائل متقدن و مستدلی وجود دارد که چرا جنگ ادامه پیدا کرد که به جند دلیل اشاره نمی‌شود.

۱- اعلام پیشنهاد آتش بس نه اعلام صلح. پس از گذشت بیش از یک سال از آغاز جنگ، سازمانهای بین‌المللی هیچ اقدام بازدارنگی را برای جنگ افزایی رژیم عراق به عمل نیاورده اند، ایران اسلامی نسبت به تبیه متاجوز و از کار انداختن ماشین جنگی رژیم عراق اقدام نموده و رزم‌نگان اسلام با قدرت نظایر توپ استند عراق را مجبور به شکست نمایند. مجامع بین‌المللی به خصوص کشورها و قدرت‌های حامی صدام به این تبیه رسیدند که ادامه این وضعیت شکست عراق و پیروزی قاطع ایران را در پی خواهد داشت. در این وضعیت دست به تحركات جدید با هدف رهایی رژیم عراق از شکست حتمی نمودند. پیشنهاد آتش بس از سوی سازمان ملل تنها در جهت کمک به عراق و تعییر موارنه به نفع رژیم عراق صادر شد. بی تردید سازمان ملل و قدرت‌های بزرگ با صدور قطعنامه آتش بس به دنبال پایان جنگ نبود؛ بلکه ادامه جنگ بود؛ چرا که با آتش بس نه تنها جنگ پایان نمی‌پذیرفت؛ بلکه می‌توانست جنگ را تا سال‌های متمادی بین دو کشور تداوم بخشد.

اگر سازمان ملل قصد پایان جنگ را داشت، می‌بايستی قطعنامه‌ای صادر کند که در آن در یک پروسه زمان بندی شده همه جوانب مستله جنگ را در نظر می‌گرفت؛ از جمله عقب نشینی نیروها به مرزهای بین‌المللی، مشخص شدن متاجوز و ... شبیه قطعنامه ۵۹۸ که تا حدودی به این مسائل پرداخته شده، صادر می‌کرد. لذا قطعنامه سوم سازمان ملل (۵۲۲) که پس از پیروزی رزم‌نگان و فتح خرم‌شهر صادر شد، هیچ نشان از قصد مجامع جهانی به پایان جنگ دیده نمی‌شود و مسئولان سیاسی و نظامی کشور جهت گرفتن حق ملت ایران و تبیه متاجوز به ادامه جنگ تا حصول همه خواسته‌های به حق ملت ایران داده دارند.

۲- حضور عراق در هزار کیلومتر مربع از سرزمین های ایران. قطعنامه ۵۲۲ سازمان ملل در زمانی صادر شد که بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر از خاک ایران مثل نفت شهر، قصر شیرین و مناطق دیگر در اشغال عراق بود و قبول قطعنامه یعنی ماندن متاجوز در خاک ایران و این به معنی پاداش دادن به متاجوز و نادیده گرفتن حق حاکمیت ایران.

۳- عدم موازنۀ پدافندی در مرزهای جنوبی. اگر ایران قطعنامه اتش بس را می‌پذیرفت، با توجه به حضور عراق در خاک ایران در نتیجه تسلط بر مرزها و شهرهای مهم کشور عملاً موازنۀ پدافندی به نفع رژیم عراق بود و این شرایط یعنی نقطه قوت برای عراق جهت بهره برداری و امتیاز گیری در مذاکرات در چین شرایطی جنگ از سوی ایران ادامه یافت تا این موازنۀ به نفع ایران تغییر یابد که اینکه پس از آزادی خرم‌شهر ما نمی‌شود.

۱- اعلام پیشنهاد آتش بس نه اعلام صلح. پس از

آمار دقیق شهیدان عملیات های بزرگ در زمان جنگ معمولاً اعلام نمی‌شود و این البته یک رویه‌ی استاندارد و کردن. چند روز بعد از اشغال نظامی کویت توسعه یافته، ای کاش به او در جنگ با ایرانی‌ها کمک نمی‌کرد.

بعد از گذشت بیش از دهه از پایان جنگ، ایران اسلام با قدرت نظایر توپ استند عراق را مجبور به شکست نمایند. مجامع بین‌المللی به خصوص کشورها و قدرت‌های حامی صدام به این تبیه رسیدند که ادامه این وضعیت شکست عراق و پیروزی قاطع ایران را در پی خواهد داشت. در این وضعیت دست به تحركات جدید با هدف رهایی رژیم عراق از شکست حتمی نمودند. پیشنهاد آتش بس از سوی سازمان ملل تنها در جهت کمک به عراق و تعییر موارنه به نفع رژیم عراق صادر شد. بی تردید سازمان

ملل و قدرت‌های بزرگ با صدور قطعنامه آتش بس به منزله پایان جنگ نبود؛ بلکه ادامه جنگ بود؛ چرا که با آتش بس نه تنها جنگ پایان نمی‌پذیرفت؛ بلکه می‌توانست جنگ را

شده، آقایان علی صیاد شیرازی و محسن رضایی گزارش

جهه‌ها را دادند و گفتند: در عملیات بیت المقدس، مجموعاً

ما شش هزار شهید داشته ایم ...».

چرا صدام در جنگ با ایران لباس نظامی پوشید وی در کویت نه؟

دفاع مقدس ملت ایران در برابر متاجوزان بعضی مملو از عبرت‌های کشور کوچک و ثروتمند کویت از کمک به رژیم متاجوز بعضی صدام معذوم است. امیر کویت شیخ جابر احمد الصباح که در دوران او، کویت شاهد حادث متعدد ناشی از پیروی از سیاست‌های امریکا و ماجراجویی صدام در منطقه بود، در خاطرات خود می‌گوید بعد از پایان جنگ تا عراق با حمایت کشورهای عربی و برای تجلیل از مقاومت صدام در برابر ایرانی‌ها، کفرانس کشورهای عربی در بغداد برگزار شد و همه سران عرب از این که صدام و عراق از خطر سقوط توسط ایرانی‌ها رهایی یافته بودند، خوشحال به نظر می‌رسیدند، البته این فرار به قیمت کمک‌های خرم‌شهر کشورهای ثروتمند عرب و کمک‌های تسلیحاتی و تدارکاتی کشورهایی هم چون مصر و اردن به دست آمد.

شیخ جابر می‌گوید: در پایان کفرانس زمانی که می‌خواسته عراق را به مقصد کویت ترک کنیم صدام خود شخصاً پشت فرمان اتومبیل ویژه بین شریفات نشست و هدایت خودرو را تا فرودگاه بنداد به عهده گرفت، در اتومبیل فقط من بودم و او، در حالی که صدام سیگار برگ کوبایی بر لب داشت و فضای خودرو مملو از دود این سیگار شده بود در بین راه به او گفت: انشاء الله در کویت منتظر هستیم و اولین سفر خارجی ات را به مقصد کویت داشته باشید. صدام هم با تکبر جواب داد: کویت خانه ماست می‌ایم. شیخ جابر ادامه می‌دهد که منظور او را آن موقع نفهمیدم و وقتی در حال فرار از کویت در تابستان ۱۹۹۰ میلادی بودم، متوجه حرف آن مردک متکبر خیث شدم و در همانجا آزو کدم ای کاش به او در جنگ با ایرانی‌ها کمک نمی‌کرد.

او نمک شناسی و نمک به حرام بود. همراهان امیر کویت می‌گویند که صدام وقی به کویت حمله کرد، امیر کویت در خواب بود و با وضعیتی برشیان او را به خاک عربستان منتقل کردند. چند روز بعد از اشغال نظامی کویت توسعه یافته، پذیرفته شده در نیروهای نظامی دنیا است؛ اما در ایران، صدام شیخ جابر احمد الصباح را فردی عیاش و فاسد معرفی کرد و فیلمی از عیاشی‌های او را بخش نمود. صدام در پاسخ به این سؤال خبرنگاران که چرا دیگر لباس نظامی نمی‌پوشد، گفت: من در کویت مردی مقابل خود نمی‌بینم. اگر در جنگ با ایرانی‌ها لباس نظامی می‌پوشیدم، به دلیل آن بود که آنها مرد جنگ بودند.

تعداد شهادی آزادسازی خرم‌شهر چند نفر بودند؟

آمار دقیق شهیدان عملیات های بزرگ در زمان جنگ به شکست نمایند. مجامع بین‌المللی به خصوص کشورها و قدرت‌های حامی صدام به این تبیه رسیدند که ادامه این وضعیت شکست عراق و پیروزی قاطع ایران را در پی خواهد داشت. در این وضعیت دست به تحركات جدید با هدف رهایی رژیم عراق از شکست حتمی نمودند. پیشنهاد آتش بس از سوی سازمان ملل تنها در جهت کمک به عراق و تعییر موارنه به نفع رژیم عراق صادر شد. بی تردید سازمان ملل و قدرت‌های بزرگ با صدور قطعنامه آتش بس به منزله پایان جنگ نبود؛ بلکه ادامه جنگ بود؛ چرا که با آتش بس نه تنها جنگ پایان نمی‌پذیرفت؛ بلکه می‌توانست جنگ را

او در یک گفتگو با احترام از امام خمینی(ره) یاد می‌کند و مجبور می‌شود، اذعان کند که با چه کسانی در نبرد بوده است؛ اما او از جنایت‌های خوبی و حمایت‌هایی که قدرت‌های استکباری در تجاوزش به ایران از او داشتند، سخنی نگفت که این رسم ناجاونمردان تاریخ است.

شیخ جابر در آنبوی کمک‌های مادی و تسليحاتی و تدارکاتی کشورش به بعضی‌های جنایتکار تعدادی آموال‌انس نظامی بنز که در آنها شرایط یک بیمارستان صحرایی و حتی عمل‌های ابتدایی بود، برای حفظ جان فرماندهان عراقی در جبهه‌های جنگ با رزم‌نگان مسلمان ایرانی خردیاری کرد و به صدام و فرماندهانش اهدا نمود. اولین سری این آموال‌انس ها به جبهه خرم‌شهر که در اشغال دشمن بود، ارسال شد؛ چرا که این خود را برای حمله به خرم‌شهر و باز پس گیری آن آمده می‌کرد.

چند روز بعد از حمله قوای اسلام در عملیات بیت المقدس به بعضی‌های جنایتکار در جبهه گستردۀ خرم‌شهر آموال‌انس اهدا شدند. شیخ جابر احمد الصباح به غنیمت رزم‌نگان اسلام در آمد و بسیاری از فرماندهان عراقی مجروح جبهه خرم‌شهر از شدت جراحت در نبرد با رزم‌نگان اسلام به هلاکت رسیدند. یکی از آخرين فرماندهان عراقی در جبهه بندۀ خرم‌شهر را نه با این آموال‌انس ویژه؛ بلکه با قایقی جویی در حالی که یک پای این فرمانده قطع شده بود به جزیره ام الرصاص عراق در روبروی بندۀ خرم‌شهر انتقال دادند، تا داغ استفاده از این تجهیزات پیشرفتۀ بر دل صدامیان بماند. این خودرو که هم اینکه به صورت مستعمل در مرکز فرهنگی دفاع می‌شود. شیخ جابر می‌گفت: این رئیس شورای المیک آسیا بود او بین‌الملل خرم‌شهر نگهداری می‌شود، متأسفانه در سال های جنگ به خوبی از آن مراقبت نشد؛ چرا که یکی از استاد مهندس تدارکاتی دشمن بوده است که توسط حامیان مرتجلus شده و برای استفاده به جبهه‌های نبرد ارسال شده بود. در جریان جنگ تحمیلی همچنین شیخ فهد‌الاحمد، برادر ناتی امیر کویت نیز با حضور در جبهه‌های عراق بند توپخانه را برای گله‌های باران موضع نیروهای رزم‌نگان اسلامی کشیده بود.

شیخ فهد‌الاحمد که رئیس شورای المیک آسیا بود او بین‌الملل رسمی و مهم کویت بود که در جریان اشغال کویت توسعه یافته، قتل رسید و صدامی ها بر جانه او به شدت کویتند. یک روز پس از اشغال کویت توسعه رژیم متاجوز صدام، وزیر امور خارجه وقت کویت که اکنون امیر کویت است برای عذرخواهی رسمی کشورش در کمک به صدام در سال های جنگ علیه ایران به جمهوری اسلامی ایران آمد تا تاریخ خیلی زود سرونشت تاخ جبهه کفر را در برابر حمامه هشت ساله مقاومت ملت ایران رقم زند.

خبرگزاری ایسا

طلاکنف خرم‌شهر

آنها درگیر شدند. عکاب، ایرانی را با قدرت به زمین زد و سرنيزه را برداشت تا در سینه او فرو کند. اما جوان ایرانی خلی باهوش بود. در یک لحظه عکاب را از روی خودش کنار زد و سرنيزه‌ای در قلب او فرو برد. طلاها ریخت و ایرانی که در اصل صاحب طلاها بود، آنها را برداشت. جنازه عکاب آنقدر آن جا ماند تا کرمها در آن خانه کردند. سرانجام افراد گردان جسد او را پیدا کردند و بدین ترتیب پرونده عکاب در گردان بسته شد و سرنوشت او درس عبرتی برای افراد ظرف و باریک بین شد.

یکی از سربازان گفت: "خداوند شبوط عکاب را به سزای اعمالش رساند. او مرتكب جنایات بی‌شمارهای شد. دامن بسیاری از دختران خرم‌شهر توسط او لکه‌دار شد. اموال مردم این شهر را در گردان نیز جاسوس فرمانده بود و علیه سربازان جاسوسی می‌کرد. ای خدا چقدر عادلی! ای پروردگار چقدر زیبایی! خدا!

خشم و عضبت را درباره او به من نشان دادی."

اما در قرارگاه گردان، فرمانده گردان به شدت اندوه‌گین بود، زیرا یکی از منابع درآمد حرام را از دست داده بود. اداره توجیه سیاسی نیز یکی از خیابان‌های نزدیک مقر گردان [در خرم‌شهر] را "شبوط عکاب" گذاشت. بعضی از سربازان، هنگامی که از این خیابان می‌گذشتند،

می‌گفتند: "خدا هزار بار لعنت کند، شبوط!"

شاید عکاب یکی از شگفتی‌های دوران اشغال خرم‌شهر باشد!

احمد غانم الربيعی خبرگزاری فارس

هر روز حادثه تازه‌ای در خرم‌شهر به وقوع می‌پیوست. بسیار اتفاق می‌افتد که نیروهای ما بر سر تقسیم اشیای گران قیمت به روی یکدیگر اسلحه می‌کشیدند. گروهبان یکم "شبوط عکاب" از اهالی ناصریه، طبق معمول در خانه‌های خرم‌شهر به دنبال اشیاء می‌گشت. معمولاً ترانه‌های "سلمان المنکوب" خواننده معروف ترانه‌های روتایی را زیر لب می‌خواند. او هر روز چیزی بیندا می‌کرد و فوراً آن را نزد فرمانده گردان می‌برد و با او تقسیم می‌کرد و هر چند وقت یک بار با گرفتن مرخصی تشویقی و سایل دزدیده را به خانه می‌برد. شایع بود که عکاب در دزدیدن خوش‌شانس است. نیروهای گردان به او حسادت می‌ورزیدند، زیرا بیشتر از همه در دزدیدن و سایل اهالی خرم‌شهر موفق بود. یک روز که گروهبان عکاب به قصد جستجو وارد یکی از خانه‌ها شد، مقداری طلا بیندا کرد. به چپ و راست نگاهی کرد و طلاها را در جیبی گذاشت که به همین منظور در لباسش درست کرده بود. می‌خواست از خانه خارج شود که یک نفر از بلندی پرید و راه را بر او بست. این شخص یک جوان بود که پارچه سبز رنگی بر پیشانی داشت. با لهجه فارسی می‌گفت: "کجا می‌روی؟"

گروهبان شبوط عکاب خشکش زد. سرنيزه‌اش را بیرون آورد و با تمام قدرت به جوان ایرانی حمله کرد. اما این جوان با هوشیاری جا خالی کرد و او مستقیم به سوی دیوار رفت و به آن چسید. جوان ایرانی به او گفت: "چه می‌خواهی ملعون؟! عکاب دوباره حمله کرد.

او با نوشتن این جمله تعریف دیگری در برابر شعار عراقی‌ها قرار می‌دهد. شاید اگر جمله بهادری مرادی را سراغ‌گزین دیگری برای ادبیات پایداری مان قلمداد کنیم بی راه نرفته‌ایم. او با این زبان به دنیا و حتی به خودمان فهماند که این جنگ، جنگ اراضی و رودخانه‌های مرزی نیست. جنگ تفکری است علیه آرمان‌های مردم ایران و حساب تفکر و اندیشه از شعار و هیاهو جداست. او می‌گوید آزادی خرم‌شهر بیش از آن که آزادی یک بندر باشد، نمایشی زیبا از وحدت مملکتی یک ملت است: وحدتی که می‌تواند به همه مشکلات این مردم غلبه کند و راههای یک زندگی شریف و سبلند را پیش‌پای شان بگستراند.

در دوران هشت ساله ما از این گونه ظرافت یک فرمانده جوان خرم‌شهری به نام بهروز مرادی، با دیدن این نوشته فوراً دستور می‌دهد برای حفظ این جمله یک پست نگهبانی بگذارند. او نگران بود که مبادا در آن گیر و دار و هیجان ناشی از آزادی خرم‌شهر کسانی بیانند و بدون اینکه به ارزش سندی و تاریخی این جنگ یک بیسج جهانی برای از پا در آوردن مردم ایران صورت گرفت که شاید این همه سرمایه‌گذاری برای نابودی یک ملت سابق نداشته است.

دریای امکاناتی که برای بعضی‌های عراق فراهم شد برای اضمحلال منطقه‌ای مانند خاورمیانه کافی بود. گرچه ما برای استقلال خود و روی میدان جنگ گذشته است آگاه کرد. با تدبیر او این دیوار نوشته ماند و عکس‌های زیبایی از آن در آرشیو عکاسان جنگ باقی مانده است. هر روز که می‌گذرد ارزش این سند بیشتر روشن خواهد شد.

هوشمندی این معلم خرم‌شهری در حفظ این جمله خلاصه نمی‌شود. او چند روز پس از آزادی خرم‌شهر، تابلویی در آستانه ورودی خرم‌شهر نصب می‌کند و روی آن می‌نویسد: خرم‌شهر، جمعیت ۳۶ میلیون نفر.



بیش از آنکه بخواهد چتر وحدت ملی را گستردۀتر کند، به کوچک شدن آن کمک می‌کند؛ اما رزمnde جوانی مانند بهروز مرادی سی سال پیش تعریف ادبیانه ای از وحدت ملی می‌دهد که شاید لازم باشد بسیاری از صاحبان این دهان‌های کوچک برای درک آن تعریف، روزی چند صفحه مشق کنند.

- وقتی عراقی‌ها جای پایشان را در خرم‌شهر سفت کردند، این آزوی بزرگ را مقدمه‌ای برای سرنگونی اغلاب می‌دانستند. پیروزی آنان، هم از بعد نظامی اهمیت داشت و هم از لحاظ آرمان‌های حزب بعثت که معتقد است همه مناطق عرب‌نشین کشورهای همسایه باید به سرزمین بزرگ پدری اعراب که همان عراق باشد بیرونند و خرم‌شهر اولین شهری بود که این آزوی حزبی را محقق می‌کرد. سرمستی از اشغال خرم‌شهر برای عراقی‌ها به حدی که می‌گفتند: حالا اگر ایرانیان خرم‌شهر را می‌خواهند باید به کره ماه بروند! این جمله مانند ضرب المثلی میان نظامیان عراق به خصوص آنانی که اونیفورم‌هاشان را در افتاب خرم‌شهر خشک می‌کردند، رواج داشت.

کتاب حرف ما - مرتضی سرهنگی

- جمله معروفی که عراقی‌ها روی دیوارهای خرم‌شهر نوشته بودند، به یاد دارید: «جئنا لنقی» یعنی آمده‌ایم که بمانیم. شاید خلی‌ها تفسیرهای گوناگونی از این جمله داشته باشند؛ شاید خلی‌ها هم تا امروز که این کلمه‌ها را می‌خوانند، ندانند عراقی‌ها چنین جمله جسورانه‌ای را روی دیوارهای خرم‌شهر نوشته بودند اما هر چه هست، این جمله یک سند تاریخی است و پاسخی که به این جمله داده شد بسیار تاریخی است و تر و با اراده‌تر از این بود که نوشته شده بود.

وقتی نیروهای ایرانی وارد خرم‌شهر می‌شوند، یک فرمانده جوان خرم‌شهری به نام بهروز مرادی، با دیدن این نوشته فوراً دستور می‌دهد وحدت ملی یک نیاز دائمی و قطعی هر جامعه ای است که در شرایط دشوار و روزهای بحرانی ضرورت آن بیشتر احساس می‌شود. در دوران جنگ یک بیسج جهانی برای از پا در آوردن جمله آگاهی داشته باشند، شعارهای دیگری را می‌خواهند و این سند را از بین بینند. بهروز مرادی در آن شرایط حساس و دشوار ارزش این نوشته را می‌دانست و دوست داشت در آینده با سند و مدرک درباره جنگ حرف بزند و دیگران را با ارائه این اسناد از آنچه در میدان جنگ گذشته است آگاه کند. با تدبیر او این دیوار نوشته ماند و عکس‌های زیبایی از آن در آرشیو عکاسان جنگ باقی مانده است. هر دست آمدن آن وجود نداشت.

اما در قرارگاه گردان، فرمانده گردان به شدت اندوه‌گین بود، زیرا یکی از منابع درآمد حرام را از دست داده بود. اداره توجیه سیاسی نیز یکی از خیابان‌های نزدیک مقر گردان [در خرم‌شهر] را "شبوط عکاب" گذاشت. بعضی از سربازان، هنگامی که از این خیابان می‌گذشتند،

می‌گفتند: "خدا هزار بار لعنت کند، شبوط!"

شاید عکاب یکی از شگفتی‌های دوران اشغال خرم‌شهر باشد!

احمد غانم الربيعی خبرگزاری فارس

- سوم خرداد ۱۳۶۱ بود. نزدیک ظهر رادیو مثل روزهای گذشته شروع به پخش مارش عملیات کرد؛ اما گرفتار از روزهای گذشته. بعد از چند دقیقه گزارشگر رادیو اعلام کرد که خرمشهر آزاد شد. بیمارستان یک پارچه تکبیر شد. مجروحانی که می‌توانستند حرکت کنند از تخت پایین آمدند و در سالن‌های بخش الله اکبر می‌گفتند. به همین‌گر که می‌رسیدند، رویوسی می‌کردند. دکتر، پرستار، مریض و مجروح همه شادی می‌کردند. می‌خواستم پرواز کنم؛ اما بال‌هایم را بسته بودند. حتی قادر نبودم حرکت کوچکی بکنم؛ اما تا آنجا که توانم می‌رسید الله اکبر گفتم. از شادی شروع به گریه کردم. چهره‌ی شهداد لحظاتی در نظرم مجسم شد. برای شمس‌الله که تازگی خبر شهادت او را شنیده بودم، خیلی گریه کردم. زمان زیادی نگذشته بود که بیمارستان پر از جمعیت شد. مردم وارد بیمارستان شدند. عده‌ای با گل، عده‌ای با لباس، عده‌ای با کتاب و عده‌ای با شیرینی به عیادت می‌آمدند و از مجروحان به عنوان فاتحان خرمشهر تشکر می‌کردند. اصلاً احساس غربت نمی‌کردم. کمدها و یخچال‌ها و دور تا دور تختها مملو از هدایای مردمی بود. آن روزها واقعاً شرمنده مردم شدیم.

کتاب هم مز بآتش، حمید قبادی، صفحه ۷۰-۶۹



عنوان: کتابشناسی خرمشهر (کارنامه بیست و شش سال نشر کتاب درباره فتح و آزادسازی خرمشهر)

نویسنده: محمد جواد جزینی، موضوعات کتاب: پژوهش، ناشر: نشر شاهد، سال: ۱۳۸۷، تعداد صفحات: ۲۹۰ صفحه،

قیمت: ۲۵۰۰ تومان.

این پژوهش با هدف تحلیل محتوایی کتاب‌های منتشر شده درباره خرمشهر انجام شده است. در این پژوهش کلیه آثار منتشر شده از شهریور سال ۱۳۵۹ تا شهریور ۱۳۸۵ درباره جنگ مورد بررسی قرار گرفته است. در بسیاری از جنگ‌های میهنی جهان، همواره شهرهایی هست که سمبول مقاومت ملی و میهنی آن کشور محسوب می‌شود و آحاد آن کشور می‌کوشند که این ارزش‌ها را جاودانه کنند. خرمشهر هم در طول چندین سال جنگ چنین نقش برای ما داشته است. خرمشهر پایتخت جنگ بود. اسطوره و تمثیلی روشنی از مقاومت‌ها، مظلومیت‌ها و تلاش برای حفظ تمامیت ارضی بود. تجلی این باور در بسیاری از آثار چاپ شده این سال‌ها منعکس شده است. طبق آمارهای رسمی منتشر شده از سال ۱۳۵۹ تا شهریور ۱۳۸۵ بیش از ۶ هزار و ۳۰۰ عنوان کتاب منتشر شده است که شامل داستان کوتاه، رمان، شعر، مقاله، خاطره، زندگی‌نامه و ادبیات کودکان و نوجوانان می‌شود. گروه پژوهشگران این کتاب‌شناسی پس از مطالعه کلیه کتاب‌های منتشر شده تحلیلی روشن و علمی از انعکاس خرمشهر در آثار مکتوب را ارائه داده‌اند. در اطلاعات ارائه شده برای هر کتاب، اطلاعات اصلی کتاب شناختی (شامل نام کتاب؛ نام پدیدآورنده/پدیدآورندگان؛ نام محل نشر؛ سال نشر؛ تعداد صفحات؛ و شمارگان کتاب) آورده شده است. همچنین خلاصه‌نویسی کتاب‌ها، نمایه موضوعی، نمایه پدیدآورندگان و توصیف آماری کتاب‌شناسی دیگر بخش‌های این کتاب‌شناسی خواهد بود. این کتاب در سالروز آزادسازی خرمشهر منتشر شد.